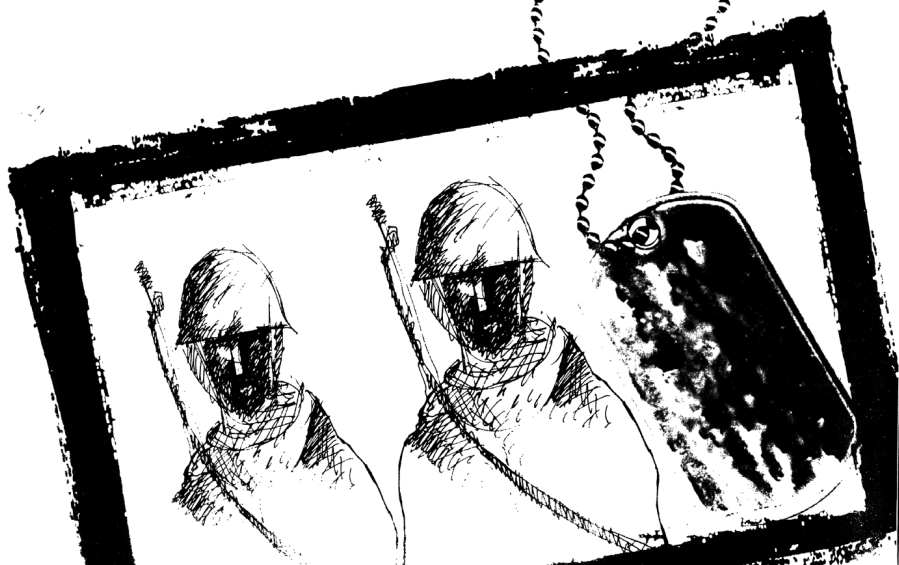


# قاب قطع نامه ۵۹۸

## و زبان تفسیر ما

درد نوشته حجت الاسلام دکتر بهاروند خطاب به سردار علایی



## فهرست

۶	نقش «دفاع مقدس» در توسعه قدرت جهانی اسلام
۷	تهاجم نظامی، جلوه‌ای از هجوم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی
۸	«مدیریت جهانی»، موضوع تنازع اسلام والحداد
۱۰	نبرد تاریخی دو نظام اقامه «توحید» و «کفر» دلیل ضرورت حکومت دینی
۱۱	پذیرش قطعنامه، پذیرش حکمیت سازمان ملل
۱۳	اندیشه دفاعی حضرت امام(ره) بنیان مدیریت جنگ
۱۴	«جنگ»، عرصه جهاد اصغر و بستر جهاد اکبر برای اقامه ایمان
۱۴	«هدف» جنگ، فراتر از اهداف ناسیونالیستی
۱۵	«جنگ»، ابزار ایجاد کانون بحران بر علیه دشمن
۱۷	«هدف» جنگ، تسخیر قلوب از طریق تهذیب نفوس
۱۸	«هدف» جنگ، تغییر نظام زیباپسندی بین‌الملل
۱۸	دلیل مخالفت رهبری جنگ با تداوم جنگ پس از پذیرش قطعنامه
۱۹	ضرورت توجه به الگوی «توسعه» برای پرهیز از دنباله پذیرش قطعنامه
۲۸	پی‌نوشت‌ها:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### درد نوشته حجت الاسلام دکتر بهداروند خطاب به سردار علایی

«اگر قطعنامه ۵۹۸ را شش ماه زودتر می پذیرفتیم بهتر بود. ما در شرایطی که ناچار بودیم قطعنامه را پذیرفتیم. وقتی ابتکار عمل دست ما باشد این ما هستیم که تصمیم می گیریم چه کار کنیم. آنانکه با پذیرش این قطع نامه مخالفت کردند حتی یک روز جنگ را ندیدند و فوقش تنها اهواز را دیدند.»  
**برادر ارجمندم سردار علایی!** عبارات بالا، برخی از مواضع جدید شما اندر باب چرایی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی امام خمینی می باشد.

باور کنید هنوز که هنوز است با شنیدن نام شما - محسن رضایی - علی شمخانی - غلامعلی رشید - غلامپور و احمد سوداگر تمام خاطرات دلاور مردی های شما در طول دوران هشت ساله برایم زنده می شود. جامعه به رزمندگان مخلص آن زمان تا ابد بدهکار است و بر این بدهکاری اش افتخار هم می کند.

با شما کاملاً موافقم که امروزه افرادی وارد تحلیل رویکرد دفاع مقدس شده اند که شاید حتی به قول شما تا شهر اهواز آمده بودند و اگر هم آمده بودند اهل خط آتش و گلوله نبودند، اما این به معنی خط کشیدن بر روی مسئله نیست. هنوز عبارات سخیفانه برخی از افراد را در هجمه های غیراخلاقی به مردان مرد جنگ و همسران فداکارشان را در منابر و مجامع عمومی فراموش نکرده ام ولی بهتر می دانید هرچیز به جای خویش نیکوست. قطعاً اینها همان هایی هستند که جامعه اقبالی به آنها ندارد و این چون روز روشن مبرهن است.

جنابعالی در تحلیل خود به پذیرش قطعنامه از سوی امام خمینی اشاره کرده اید، ولی بهتر است قبل از طرح قبول و پذیرش موضوعی دردناک به نام «جام زهر» به بسترها و زمینه های پیشین آن اشاره گردد.

براستی چه عواملی به وجود آمد که امام خمینی راهی غیر از پذیرش در مقابل خود ندید و به حکمیت رقیب تن داد؟

برای پاسخ صحیح این سؤال بایستی به دور از حب و بغض ها و مصلحت‌نگری ها در رفتارهای

مدیران سیاسی و فرماندهان نظامی در عرصه دفاع مقدس دقت نمود تا حقیقت مطلب بر ملا گردد. مسلمانان این تحلیل با تمام ارادتی که به شما دارم و خود بهتر از کس به این امر شهادت می‌دهد، در صدد بیان حلقه‌های مفقوده تحلیل از چرایی قبول قطعنامه توسط امام خمینی می‌باشم. براین اساس برای تبیین موضوع باید به یک بعد از ابعاد امام تنها اشاره نماییم بلکه منظومه فکری امام می‌تواند به حل این معما کمک نماید.

با نگاهی به تاریخ جنگ تحمیلی در می‌یابیم که اولین دستاورد فرهنگی دفاع مقدس، «توسعه اندیشه ولایت فقیه در جهان» و تأثیر آن در هدایت جنگ و مدیریت درگیری با کفر است، اصل اندیشه ولایت فقیه را می‌توان از مدخل مباحث فقهی مورد گفتگو قرارداد و بدنبال ارزیابی ادله نقلی برای اثبات ولایت فقیه بود آنهم در چارچوبه‌ای که در پیشفرضهای مسایل فقهی، فرض بل تعریف شده است. هرچند از این زاویه می‌توانیم بحث مطلوبی را مورد بررسی قرار دهیم ولی فعلا این موضوع، مورد نظر ما نیست.

همچنین می‌توان اندیشه ولایت فقیه را از مدخل «مبنای کلامی و سیاسی» بررسی نمود. این نیز یک بحث بسیار گسترده و طولانی را طلب می‌کند که در اینجا ضرورتاً به زاویه‌ای از آن اشاره می‌کنم: اصولاً اصل مدیریت و مهندسی اجتماعی در هیچ شأنی از شئون حیات اجتماعی تعطیل پذیر نیست؛ یعنی نه اینگونه است که حیات جامعه نسبت به شأنی از شئون آن قابل تعطیل شدن باشد و نه بگونه‌ای است که بتوان این امر را بدون یک مدیریت و مهندسی اجتماعی سامان داد. لذا هم جامعه رو به تکامل دارد و دائماً روابط آن در حال پیچیده‌تر شدن است و هم این تکامل بر اساس یک هماهنگی واقع می‌شود که می‌تواند ارکان مختلف جامعه را در مسیر این تکامل با هم هماهنگ نماید.

حال با توجه به همین دو نکته کافی است که ما ضرورت مدیریت اجتماعی را در تمامی شئون حیات اجتماعی بپذیریم؛ یعنی «ولایت» و سرپرستی که شئون مختلف را بر یک محور تنظیم و بین آنها تناسب ایجاد میکند باید بگونه‌ای عمل کند تا پرورش اجتماعی در هیچ مرتبه‌ای تعطیل نشود و یا همچون اشکال کاریکاتوری، صورت ناهماهنگی بخود نگیرد. این هماهنگی تکامل اجتماعی برپایه یک «مدیریت تاریخی و اجتماعی» واقع می‌شود. بنابراین این نوع مدیریت، ضرورت بقاء جوامع انسانی است. نکته دوم این است که این مدیریت یا بر پایه عبودیت و بندگی خدای متعال است و هماهنگی شئون اجتماعی را برای توسعه تقرب بندگی و پرستش حضرت حق سامان میدهد یا اینکه مدیریتی است که بر مبنای عبودیت و پرستش نیست و این هماهنگ‌سازی را بر پایه توسعه پرستش دنیا سازماندهی میکند. با این وصف فرض سوم وجود ندارد چون مبنای این اداره و مهندسی اجتماعی یا عبودیت است و یا این عنصر حیاتبخش در آن ملحوظ نیست. اگر این اداره بر مبنای عبودیت الهی شکل نگرفت حتماً انگیزه حاکم بر چنین توسعه‌ای، انگیزه میل به دنیا خواهد بود. پس مقدمه دوم این است که چون مدیریت اجتماعی نمی‌تواند بدون یک هدف یک انگیزه مطرح شود لاجرم یا بایست آن انگیزه را به توسعه تعبد و بندگی تعریف نمائیم یا آنکه انگیزه حاکم بر آن حتماً نیل دنیا از همین جاست که می‌توان کلیه نظامهای حکومتی و مدیریتی را که حاکم بر تاریخ بشریتند به دو دسته تقسیم نمود: ۱ - نظامهای «مدیریت الهی» که تحت مدیریت، اشراف و تعالیم انبیاء الهی و اوصیاء معصوم(س) آنها هستند و بدنبال ایجاد یک بستر اجتماعی برای توسعه کلمه توحید و عبودیت خدای

متعال می‌باشند. ۲- نظامهای «مدیریت مادی» و ضد دینی که تجلی مدیریت فراعنه تاریخند و قطب مخالف انبیاء الهی (ع) محسوب می‌شوند.

تا بدین جا به دو مقدمه «ضرورت حکومت» و «ضرورت جهتگیری حکومت» اشاره نمودم که ضرورت حکومت برای ایجاد هماهنگی در توسعه تاریخی زندگی بشر است و ضرورت جهتگیری برای تعیین هدف این توسعه. بر پایه این دو ضرورت است که می‌توان حکومتها را به دو قسم تقسیم نمود. حال اگر پذیرفتیم جوامع انسانی دارای حکومتند و این حکومت هم یا مادی است و یا الهی و معلوم شد که هماهنگی همه شئون زندگی هم بر عهده حکومت و حاکمیت است، آنگاه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هر زاویه از زوایای زندگی اجتماعی که تحت مدیریت و ولایت دینی واقع میشود - یعنی مدیریت الهی که میخواهد این زاویه را بستر تقرب و بندگی خدای متعال و توسعه کلمه توحید قرار بدهد - حتماً مورد تاخت و تاز و هجوم قدرتهای مادی و توسعه دنیاپرستی قرار می‌گیرد تا بتواند وجود خود را بر چنین جوامعی تحمل کند. از این مدخل، حکومت و مدیریت دینی برای ایجاد هماهنگی اجتماعی در مسیر قرب الهی، ضرورت و قطعیت می‌یابد چون اصولاً هدایت تکامل اجتماعی برای تکامل کلمه توحید و پرستش خدای متعال در زندگی اجتماعی بشر، رسالت حکومت دینی است و تعطیل شدن آن بمعنای توسعه حکومت مادی و پذیرش سلطه حکومت غیر الهی بر روابط «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» جامعه است. از دیگر سو چون نمی‌توان مدیریت کفر را بر توسعه حیات انسانی پذیرفت، ضرورتاً نقطه مقابل آن، باید «حکومت دینی» پذیرفته شود.

بر این اساس می‌توان مدعی شد اندیشه «ولایت فقیه» بر پایه دو اندیشه استوار است: ۱- ضرورت حکومت ۲- درگیری دو نوع حاکمیت در طول تاریخ که توسعه هر یک موجب تضییق دیگری است. بر اساس این اندیشه، بنیان ولایت فقیه بر بنیان حکومت دینی است که این حکومت هم در عصر غیبت، قهراً در شکل حکومت عالم آگاه و متعهد نسبت به دین، تفسیر میشود. به دیگر بیان اگر ضرورت حکومت دینی در عصر غیبت پذیرفته شد آنگاه نظام قدرتی که برای حکومت دینی تعریف میشود، ساختاری خواهد بود که بر محور «عدالت» و «فقاہت» شکل می‌گیرد. در این حال این دو امر جزء ضوابط مناصب اجتماعی بشمار می‌رود چون بنابراین که این حکومت، دینی باشد.

با بیان مطلب اخیر، سه اصل مورد دقت قرار گرفت: اصل اول پیرامون ضرورت حکومت اجتماعی و لزوم مهندسی و مدیریت توسعه بود چون این توسعه تعطیل‌پذیر نیست و اصولاً بدون هماهنگی واقع نمیشود.

اصل دوم از ضرورت حکومت دینی از زاویه ضرورت جهتگیری در حکومت و مدیریت سخن می‌گفت به اینکه جهتگیری یا بسوی توسعه قرب است و یا در جهت توسعه پرستش دنیا؛ و البته هیچیک از این دو روند هم تعطیل‌پذیر نیست.

وبالآخره اصل سوم به این مطلب اشعار داشت که چون اصل توسعه ضرورت دارد و اصل جهتگیری هم بر آن حاکم است لذا هر جا که پای مدیریت دینی در کار نباشد عملاً حضور مدیریت کفر غیرقابل اجتناب می‌باشد. پس مدیریت دینی برای مهندسی اجتماعی در جهت توسعه تقرب، یک ضرورت محسوب می‌شود. این مدیریت دینی در عصر غیبت رسول اکرم (ص) و اوصیاء معصومش (س) بر مدار فقاہت و عدالت شکل میگردد؛ یعنی ساختار نظام قدرت، مقید به «آگاهی» و «تعهد» دینی است.

حال بر اساس این تفسیر از ولایت فقیه، اولین امری که حکومت دینی بایست در سایه ولایت فقیه انجام دهد، «توسعه کلمه توحید» در عالم است چون اساساً ولایت فقیه بعنوان یک تئوری قدرت در سطح جهانی مطرح است نه یک تئوری قدرت در سطح منطقه‌ای یا ملی؛ تا آنگاه سخن از مرزهای جغرافیایی سیاسی بمیان آید! این چیزی نیست جز تئوری توسعه کلمه توحید در سراسر دنیا که عهده‌دار گسترش بندگی خدا در تمامی کره خاک و منزوی کردن دولت کفر در تمامی اشکال آن است. این تفسیر از ضرورت حکومت، در متن خود تفسیری از رسالت حکومت دینی را ارائه می‌دهد. تمامی این معانی براحتی از کلمات حضرت امام(ره) نیز مشهود است. اصولاً تئوری ولایت فقیه که توسط امام راحل(ره) ارائه گردید تئوری توسعه قدرت دینی در دنیاست که آنرا برای هدایت بشریت یک ضرورت میدانند بگونه‌ای که هرگاه این نوع مدیریت، توسعه پیدا نکند، نقطه مقابل آن که توسعه کفر است حتماً واقع میشود. کاملاً از کلمات معظم‌له می‌توان چنین تفسیری را از بنیان ولایت فقیه استفاده کرد.

### 🔪 نقش «دفاع مقدس» در توسعه قدرت جهانی اسلام

بنابراین درگیری دو قطب قدرت در عالم و رابطه متقابل بین توسعه هریک و انزوای دیگری، مبنای اندیشه ولایت فقیه امام(ره) است. برپایه این اندیشه بود که حضرت امام(ره) انقلاب اسلامی را در ایران به پیروزی رساندند و در قدم بعد و پس از تسخیر قدرت در ایران، هجوم به کفر جهانی را آغاز کردند و شرق و غرب را مورد تاخت و تاز قرار دادند؛ بویژه ایشان پس از تسخیر لانه جاسوسی، درگیری با کفر بین‌المللی را آشکار کردند. ایشان اندیشه را در مقام عمل یک گام فراتر از درگیری استبداد منطقه‌ای به درگیری با کفر بین‌المللی کشانند. این حرکت رفته‌رفته موجب شد تا انقلاب اسلامی به مرحله‌ای از توسعه سیاسی در دنیا ناآل شود و از مرزهای جغرافیایی ایران فراتر رود. طبیعی است که دشمن نیز آرام نگیرد و راهکار جنگ تمام عیار نظامی را از طریق یکی از کشورهای همسایه‌گزينش کند.

**سردار علایی!** این تحلیلی از «دفاع مقدس» است. از این منظر، جنگ هشت‌ساله، نبرد دو کشور بر سر خاک یا مرز جغرافیایی نیست بلکه به اعتقاد ما انقلاب اسلامی ایران توانست یک تئوری بر پایه ضرورت توسعه حکومت دینی به تمامی اقطاب عالم ارائه دهد و با تعقیب این تئوری در عمل، گام اول را در نفی استبداد شاهنشاهی در ایران و گام دوم را در هجوم همه‌جانبه به قدرتهای کفرآلود در سطح بین‌المللی - بخصوص هجوم به «سازمان ملل» که سازمان مرکز مدیریت قدرتهای استکباری در عالم پس از جنگ دوم جهانی است - بردارد. حضرت امام(ره) هجوم انقلاب را پس از تسخیر دولت و تأمین قدرت در ایران، به این کانونهای قدرت بین‌المللی سرایت دادند که همگی برپایه تئوری ولایت فقیه ایشان بود، البته امام راحل(ره) تمامی این مواضع را در قدم اول بیان نکردند بلکه گام‌به‌گام پیش رفتند و تدریجاً در جای خود تک‌تک آنها را مطرح نمودند.

مبنای این نظریه صرفاً در احتیاج جامعه اسلامی به حاکمیت دولت دینی خلاصه نمی‌شد بلکه در آن، اندیشه تقابل دو قطب قدرت در عالم و ضرورت توسعه یکی برای محو دیگری دائماً گوشزد می‌گردید. این نگاه امام(ره) به ولایت فقیه بود و همین را هم در عمل دنبال میکردند و در عین حال بعنوان یک تکلیف الهی حق حاکمیت، مدیریت و مشروعیت تصمیم‌گیری فقیه جامع‌الشرایط عادل نسبت به توسعه اسلام در عصر غیبت را هم برای خود قائل و معتقد بودند. این مشروعیتی است که

خدای متعال به چنین مدیریتی عطا فرموده است.

طبیعی است اگر ما ضرورت قدرت و توسعه حکومت را بپذیریم و اگر بناست دین، اداره بشر را در امور اجتماعی برعهده بگیرد باید تنفیذ تصمیم‌گیرهای نظام مدیریتی که برپایه فقهات و عدالت شکل می‌گیرد نیز از جانب خداوند متعال باشد. اما نکته مهم این است که مدیریت ولی فقیه بر پایه اهواء نیست؛ چون شرط اول اعمال ولایت از سوی فقیه، عدالت و شرط دوم آن، فقهات است لذا این امر مقید به تعهد به دین برپایه «فقه حکومت» است. همین فقه است که می‌بایست جامعه را اداره کند. بالطبع تصمیماتی که برای توسعه قدرت بر پایه فقه حکومت گرفته می‌شود معتبر خواهد بود. البته اساسی‌ترین اصل فقه حکومت هم اصل توسعه قدرت اسلام در عالم است. یعنی اولین اصلی که در فقه حکومت مطرح است اصل توسعه ضرورت است. این توسعه بایست به ساختار قدرت تبدیل شود تا عملاً قالب حکومتی ایجاد شود. با این وصف اصل توسعه قدرت اسلام، عزت مسلمین، آبرومندی اسلام در نظر مردم، عزت روزافزون آن در دنیا همگی جلوه‌هایی از مهمترین اصل فقه حکومت است.

حضرت امام(ره) صاحب این اندیشه هستند؛ اندیشه‌ای که ریشه در بنیان «کلامی» دارد، اصولاً از این منظر هم می‌توان یک نگاه اعتقادی به مسئله داشت و هم تحلیل جامعه‌شناسانه دقیق از تکامل اجتماعی و توسعه تحول قدرت. ایشان بر پایه همین اندیشه با کفر بین‌المللی درگیر شدند و در عین حال قدرت را در یک محدوده خلاصه نکردند، این واقعیت به جوهره تئوری مزبور بازگشت دارد که از ولایت فقیه تفسیر جدیدی در سایه حکومت دینی ارائه می‌دهد. به تعبیر بهتر تئوری حکومت دینی، هم بر پایه یک جامعه‌شناسی و هم یک فلسفه تاریخ خاص استوار شده است. لذا هم مبنای کلامی دارد هم مبنای فلسفه تاریخ و هم مبنای جامعه‌شناختی که همگی اینها در کلمات حضرت امام(ره) کاملاً مشهود است. گرچه مجموعه آن تاکنون به صورت یک تئوری در فلسفه تاریخ یا جامعه‌شناسی ارائه نشده است ولی بصورت یک نظام و اندیشه منسجم قابل طرح بوده و هست.

ایشان همواره دو قطب قدرت را در تاریخ می‌دیدند که دارای دو نوع موضعگیری نسبت به ربوبیت الهی است و به دو شکل طغیان و طاعت ظاهر می‌شود. طبعاً امام راحل(ره) بدنبال توسعه مدیریت طاعت در عالم بودند و میخواستند این واقعیت را بصورت بین‌المللی محقق کنند و با انزوای حکومت کفر، توسعه کلمه توحید را نتیجه بگیرند. از اینرو در طول مبارزه همگان را به این نکته توجه می‌دادند که محدودیت حکومت دینی عین پذیرش سلطه کفر بر شئون حیات بشر اعم از شئون «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» است.

### 🔪 تهاجم نظامی، جلوه‌ای از هجوم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

بر اساس این بنیان درگیری با استکبار قطعی است و این درگیری هم پس از فتح منطقه‌ای واقع می‌شود. همین امر موجب قطب‌بندی قدرتها نسبت به ایران اسلامی شد و بصورت قطب‌بندی در تنازع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اما به شکل یک هجوم نظامی شکل گرفت. به تعبیر بهتر یک بعد و یک جلوه از هجوم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی درگیری نظامی می‌باشد. یعنی اگر تحلیل ما از جنگ چنین باشد آنگاه جنگ ما جنگ کفر و ایمان است که امام(ره) مکرراً به آن اشاره می‌فرمودند؛ در حالی که ظاهر امر چنین بود که دو کشور مسلمان با هم در حال نبردند! اما دیدیم که ایشان با چه ظرافتی

به بیان این تحلیل از دفاع مقدس پرداختند و پرده از چهره تزویر برداشتند و با تنبّه دادن دیگران به ریشه هجوم نظامی، افراد جامعه را به واکنش شایسته نسبت به آن تحریک نمودند. ایشان بر همین اساس انگیزه‌های درگیری با کفر را مبنای جنگ قرار دادند و با رشد دادن این انگیزه، آنرا به انگیزه دفاع تبدیل کردند. البته نکته مهم در این میان نیز این است که باز در صدد برآمدن شکل درگیری را از قالب منطقه‌ای بصورت بین‌المللی درآوردند و این واقعیت را با هزار زبان به بین‌الملل اسلامی تفهیم کنند که جنگ ما با عراق جنگ با یک کشور اسلامی نیست بلکه جنگ با کفر است. در واقع این کفار هستند که عراق را تحریک می‌کنند، هرچند پس از گذشت چند سال از خاتمه جنگ امروزه اسناد بسیاری برای دخالت مستقیم و غیرمستقیم کفار در دفاع مقدس وجود دارد اما از یاد نبریم که تحلیل عمده آنروز بر محور نفی چنین دخالتی متمرکز بود.

از اینرو اینک نظام اسلامی براحتی می‌تواند اثبات کند که عرصه این نبرد از محدوده مرزهای جغرافیائی دو کشور مسلمان فراتر رفته بود و شکل بین‌المللی بخود گرفته بود.

### «مدیریت جهانی» موضوع تنازع اسلام والحاد

پس از آنکه معلوم شد اندیشه امام(ره) در این زمینه صحیح بوده است عملاً این اندیشه به انگیزه جنگ با دشمن تبدیل شد و باعث گردید این نبرد به جنگ خاک و آب و جغرافیا و نژاد عرب و فارس تبدیل نشود بلکه در نهایت به یک جنگ تمام عیار میان اسلام و کفر مبدل گردد که موضوع درگیری چیزی نیست جز حاکمیت اسلام یا الحاد بر عرصه مدیریت بین‌الملل. طبیعاً در این گستره، پای سازمان ملل بعنوان مهمترین مرکز تصمیم‌گیری جهانی نیز بمیان آمد و از همین جا بود که این سازمان در قدم اول تلاش میکرد از کنار این حادثه به راحتی عبور کند و اجازه دهد دولت عراق به پیشروی خود ادامه دهد. اما پس از عقب راندن دشمن توسط نیروهای سپاه اسلام - خصوصاً پس از پیشرفت ما در فتح خرمشهر - موضعگیری آنها نیز تغییر کرد. آنها بدنبال این بودند که ما را به سازش بکشاند و به نحوی از توسعه جنگ به بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران که منشأ توسعه درگیری اسلام با کل ابرقدرتها در دنیا بود جلوگیری کنند.

سردار عالی‌ا! حضرت امام(ره) با همین بصیرت، این جنگ را بر پایه انگیزه بین‌المللی اداره کردند. از اینرو در دنیای اسلام کم نبودند مسلمانانی که جنگ ما را در جنگ ایران و عراق خلاصه نمی‌کردند. چون ایشان به کنه تحلیل حضرت امام(ره) پی برده و آنرا پذیرفته بودند. این همان گام بزرگی بود که امام(ره) در مدیریت جنگ برداشتند و انگیزه نبرد را به فراتر از آب و خاک سرایت دادند. یعنی اول به ملت ایران تفهیم کردند که این، جنگ دو کشور بر سر مرز یا منابع اقتصادی - همچون منابع اقتصادی خوزستان - یا برتری نژادی یکی بر دیگری نیست بلکه هدف اصلی، درگیری اسلام و کفر است. لذا کسانی که جنگ را سازماندهی کرده‌اند فراتر از مرز جغرافیائی یا نژاد یا منابع اقتصادی را در سر می‌پرورانده‌اند. بلکه ممکن است کسانی بعنوان هدف دوم خود با چنین انگیزه‌هایی به مصاف نیروهای اسلام آمده باشند اما حتماً هدف اصلی چنین نبوده و نیست. ایشان بخوبی این واقعیت را در ابتداء به ملت ایران و سپس به ملل دنیا - خصوصاً جهان اسلام تفهیم نمودند و انگیزه جنگ را به انگیزه دفاع از اسلام تبدیل کردند.

صدر این انگیزه به اقصی نقاط جهان اسلام باعث شد تا مسلمانان دریاوند که برای دفاع از دین هم می‌توان اینگونه شهید داد. این هنر الگوسازی حضرت امام(ره) برای ملت‌های مسلمان در زمینه دفاع از اسلام بود که در قالب مدیریت جنگ متمرکز بود. ایشان از یکسو در داخل به اصلاح انگیزه‌ها پرداختند و از دیگرسو در سطح بین‌الملل به مستضعفین عالم توجه دادند که طرف اصلی درگیر با ما، ابرقدرتها هستند. پس از این آگاهی بود که ایشان هجمه اصلی انقلاب اسلامی را بسوی ارزشها و مفاهیم مورد پذیرش نظام استکبار سازماندهی کردند. ایشان در طول تاریخ جنگ هیچگاه دشمن واقعی را رژیم عراق معرفی نکردند بلکه تمامی تحلیلها بر این واقعیت متمرکز بود که بایست پشت دستگاه جنگی حزب بعث عراق، دستهای خیانتبار ابرقدرتها را دید که بر اساس درگیری با اسلام و توسعه آن در عالم بر علیه ایران بسیج شده‌اند. از اینرو مکرراً میفرمودند اینها بخاطر اسلام است که با ما می‌جنگند.

ادامه این تحلیلها همپای مدیریت عینی جنگ، این باور مقدس را در داخل و خارج ایران ایجاد کرد که این، عرصه‌ای از یک نبرد همه‌جانبه میان کفر و ایمان است. لذا کسانی که می‌خواهند مقاومت تمامی ایمان را در مقابل تمامی کفر ببینند کافی است به مرزهای ایران اسلامی نظر بیفکنند. این از اساسی‌ترین عواملی بود که انگیزه درگیری با کفر را در سطح بین‌المللی مطرح کرد. چون اگر دیگر ملت‌های اسلامی ببینند که دو ملت بر سر خاک می‌جنگند، آنها انگیزه‌ای برای دفاع از طرف مظلوم در جنگ پیدا نمی‌کنند ولی اگر ببینند کفر با ایمان در حال جنگ است و طرف مسلمان اینگونه برای حفظ ارزشهای خود خون می‌دهد نمی‌توانند از این همه ایثار و مشارکت متأثر نشوند. لذا عملاً این ایثار، محرک خوبی برای آگاهی و حرکت امت اسلامی شد. در یک کلام، از عمده نقاط مثبت مدیریت حضرت امام(ره) بعنوان ولی فقیه جهان اسلام، صدور این انگیزه و آگاهی به بیرون از مرزهای جغرافیائی ایران بود. یعنی بمحض آنکه دشمن در عرصه بین‌المللی، ما را مورد هجوم قرار داد امام(ره) هم این جنگ را به ابزاری بر علیه قدرتهای بین‌المللی تبدیل کردند. لذا ایشان بر این نکته در آخرین پیامشان در خصوص جنگ تصریح فرمودند که:

«هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جست‌ه‌ایم.»

«ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم.»

«ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زده‌ایم.»

«ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خود بایستیم.»

«ما در جنگ آبهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.»

«ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پربار اسلامیمان را محکم کردیم.»

«ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها

سالیان سال میتوان مبارزه کرد.»

«جنگ ما کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت.»

«جنگ ما فتح فلسطین را بدنبال خواهد داشت.»

«جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظامهای فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند.»

«جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.»

«جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.»

«جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.»

«صدای اسلام خواهی آفریقا از جنگ هشت‌ساله ماست.»<sup>۱</sup>

«علاقه به اسلام‌شناسی مردم در آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان از جنگ هشت‌ساله

ماست.»

«من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیلهای غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدا جنگ تحمیلی ببیند.»

«ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم.»

«راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرعون بوده است؟!»

خلاصه کلام این است که با این نوع نگرش به جنگ، ریشه پیدایش آن، توسعه اندیشه حکومت دینی و ولایت فقیه در عالم ارزیابی می‌شود، بدین معنا که توسعه اندیشه درگیری دو قطب قدرت در عالم، بیداری ملت‌های اسلامی و دمیدن روح تعهد دینی در مقابل هجوم بی‌امان دشمن و بالاخره اداره جنگ بوسیله امام(ره) بر پایه انگیزه درگیری کفر و ایمان قابل تفسیر است. البته آنچه کماکان جای بررسی دارد مسائل بعدی پس از جنگ است که باید دید ایشان بر اساس همین تحلیل چگونه توانستند تلخی پذیرش قطعنامه - بعنوان قبول حکمیت سازمان ملل - را در ذائقه دوستان انقلاب، قابل تحمل کنند و در نهایت از آن بهره‌برداری مثبت نموده و بتوانند مجدداً روح یک ملت را در تقابل بعدی با نظام استکبار تثبیت نمایند؟

## ❖ **نبرد تاریخی دو نظام اقامه «توحید» و «کفر»، دلیل ضرورت حکومت دینی**

اندیشه حضرت امام(ره) در باب ولایت فقیه متأثر از یک مبنای کلامی و بدنبال آن یک نگاه فلسفه تاریخی خاص می‌باشد. آن نگاه کلامی توجه به نقش «دین حداکثر» در سرپرستی تمامی شؤون حیات فردی و اجتماعی بشر است. البته بدنبال همین اندیشه دین حداکثر، بحث نظام خلافت و ربوبیت مطرح می‌شود که در واقع طریق جریان سرپرستی الهی در جامعه می‌باشد.

طبعاً از این منظر دو نوع نظام تاریخی قابل طرح است که دارای دو نوع نظام سرپرستی و ولایت می‌باشند که یکی متکفل سرپرستی جریان عبودیت در جامعه و دیگری متولی سرپرستی اهواء می‌باشد. لاجرم از یکی توسعه عبودیت و از دیگری توسعه اهواء قابل انتظار است. به دیگر بیان ما با دو نظام تاریخی روبرو هستیم که یکی نظام «اقامه توحید» و دیگری نظام «اقامه کفر» است؛ اولی بدنبال توسعه عبودیت و دومی بدنبال توسعه شیطنت. است این دو، نظام اقامه و تغییر ارزشها محسوب می‌شوند؛ لذا فعلاً سخن از دو نظام عمل نیست.

چه بخواهیم و چه نخواهیم ایندو جریان همواره در طول تاریخ وجود داشته‌اند. خصلت اساسی هر دو نظام، توسعه یاب بودن آنهاست. از اینرو همواره به تنازع برخواسته‌اند و در مقام تضییق گستره دیگری برآمده‌اند؛ هرچند به اعتقاد مؤحدین، غایت حرکت تاریخی بشر به پیروزی نظام اقامه توحید منجر می‌شود. بنابراین تا زمانی که غلبه حق صورت نگیرد این نزاع ادامه خواهد یافت. این اندیشه حضرت امام(ره) در این باب بود که بنیان تفکر ایشان در پذیرش سرپرستی و هدایت حکومت دینی نیز محسوب

می‌شد. بر این اساس اگر حکومت دینی تعطیل شود نتیجه‌ای جز پذیرش کفر قابل انتظار نخواهد بود. اصولاً از عمده ادله ضرورت ولایت فقیه در جامعه اسلامی وجود همین دو نظام تاریخی اقامه می‌باشد که در تنازع دائمی قرار دارند.

**سردار علایی!** بر این مبنا «استراتژی» حکومت الهی، جنگ با کفر است. این یک تاکتیک نیست بلکه استراتژی کلی محسوب می‌شود که البته در محورهای مختلف به اشکال گوناگون ظهور می‌یابد. از اینرو حضرت امام(ره) جنگ را به عنوان یک ضرورت مورد تأکید قرار داده و از آن استقبال می‌کردند. تحلیل ایشان از جنگ یک تحلیل مثبت بود و آنرا بستر توسعه خلافت الهی می‌دانستند. چون اصولاً از غیر طریق جنگ و درگیری نمی‌توان کلمه توحید را در عالم توسعه داد. به تعبیر بهتر سخن از دو نظام اقامه توسعه‌یاب است که چاره‌ای جز درگیری با یکدیگر در عرصه بین‌الملل ندارند. فعلاً سخن از دو نظام عمل نیست چه اینکه حتی اگر یک نظام اقامه و یک نظام عمل نیز مطرح بود باز نظام اقامه اول، حضور نظام عمل طرف مقابل را بر نمی‌تافت. از این منظر حضرت امام(ره) به پدیده جنگ می‌نگریستند و آنرا عامل تکامل جامعه اسلامی تعریف می‌کردند. بر این مبنا یا بایست جنگ با پیروزی ما تمام می‌شد یا اینکه کماکان ادامه می‌یافت. از همینجا بود که طبق نظر ایشان پذیرش قطعنامه چیزی جز پذیرش حکمیت بین‌الملل نبود چه اینکه بر اساس نظریات و آمار موجود در سطح جهانی و اعتراف صریح یا تلویحی بسیاری از سیاستمداران، این جنگ صرفاً نبرد دو نظام سیاسی نبود بلکه به عرصه‌ای برای ظهور تنازع تاریخی اسلام و کفر تبدیل شده بود. این همان اندیشه حضرت امام(ره) می‌باشد که سالها پیش و در جریان دفاع مقدس به کرات بیان شده بود.

### ❖ پذیرش قطعنامه، پذیرش حکمیت سازمان ملل

بر اساس همین استراتژی بود که حضرت امام ادامه جنگ تا پیروزی کامل بر دشمن را خواستار بودند و هیچگاه بدنبال پذیرش صلح نبودند. چون ایشان این جنگ را به صحنه درگیری با نظام استکبار و منویات شوم سازمان ملل تبدیل کرده بودند لذا پذیرش قطعنامه را پذیرش خواسته‌های سازمانی می‌دانستند که در جهت اهداف استکباری حرکت می‌کنند. شکی نیست که مقاومت هشت ساله نظام اسلامی در شیوه تنظیم قطعنامه ۵۹۸ مؤثر بود و توانست برخی از خواسته‌های ما را در طول جنگ و در قالب بندهای قطعنامه بر دشمن تحمیل کنند. اما حقیقت اینست که جوهره این امر چیزی جز پذیرش حکمیت سازمان اداره کفر بین‌الملل نبوده است. لذا همواره حضرت امام(ره) با پذیرش چنین قطعنامه‌ای در طول هشت سال دفاع مقدس مخالفت کردند و فرمودند:

«اگر بندهای استخوان‌پایمان را جدا سازند اگر سرمان را بالای دار برند اگر زنده زنده در شعله‌های آتشیان بسوزانند اگر زن و فرزندان و هستیمان را در جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند هرگز امان نامه کفر و شرک را امضاء نمی‌کنیم.»

قرآن می‌گوید جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم یعنی کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند در نظر داشته باشند که باید تا آنجائی که قدرت دارند ادامه بر نبردها بدهند تا اینکه فتنه از عالم برداشته شود.

ایران همانطور که سیلی زد به این موجود مفلوک، به سیلی زدن خودش و به پس گردنی زدن

خودش ادامه می‌دهد تا اینکه آن چیزهایی که باید زیر بار بروند با فشار نظامی ایران و با فشار ملت ایران، تحقق پیدا بکند. ملت ایران اگر می‌خواست که صلح آمریکایی بکند، همان اول از آمریکا جدا نمی‌شد و قطع روابط نمی‌کرد و دستش را از ایران کوتاه نمی‌کرد و جاسوسان او را بیرون نمی‌کرد و امروز هم اگر دستش را به صلح آمریکایی دراز کند، صدام و امثال صدام کنار می‌روند، لکن مستشارهای آمریکایی وارد معرکه می‌شوند. ما نمی‌توانیم صلحی را بپذیریم که طرح آمریکایی دارد و صدام نمی‌تواند بپذیرد آن چیزهایی را که ما می‌خواهیم. کسی که ابتدائاً برای اینکه سردار قادسیه باشد تصریح کرد که من به کشوری که مجوس هستند دارم حمله می‌کنم و کشور ایران را مجوس خواند و حمله خودش را حمله سردار قادسیه خواند. ۲

و تا زمانی که شرایط اجتماعی، پذیرش آنرا بر ایشان تحمیل نکرد از قبول قطعنامه سر باز زدند. شاهد ما بر این مدعا تأکید معظم‌له دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه است که قبول صلح تحمیلی را با خیانت به رسول‌الله(ص) برابر دانستند و فرمودند:

این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسایلی که مربوط به جنگ است به وجود آوریم باید همه برای جنگی تمام عیار علیه آمریکا و اذنباش به سوی جبهه رو کنیم امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسایل جنگ، خیانت به رسول‌الله(ص) است این جانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد، تقدیم می‌نمایم. ۳

حال آنکه اطلاعات ایشان نسبت به مقدرات و موانع طبیعی جنگ طی این زمان اندکی اضافه نشده بود. از اینرو در ابتدا با بالاترین انگیزه وارد عرصه نبرد با دشمن شدند و زمانی که شرایط بگونه‌ای در آمد که اساس انقلاب اسلامی در گرو پذیرش قطعنامه قرار گرفت تکلیف الهی خود را در قبول صلح احساس کردند. مسلماً هیچ انگیزه‌ای جز حفظ پیام اسلام ایشان را به پذیرش صلح وادار نکرد والا خود فرمودند:

در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد، تکلیف الهی‌ام بود. شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشتم و اگر آبرویی داشته‌ام با خدا معامله کرده‌ام. ۴ ایشان احساس کردند با توجه به شرایط ایجاد شده در جنگ تحمیلی وضعیت اسلام در نظام قوای بین‌الملل در حال ضعیف شدن است والا می‌توان به طور حتم ادعا کرد که صباحی قبل از پذیرش قطعنامه ایشان کماکان معتقد بودند که پذیرش صلح چیزی جز پذیرش منویات نظام کفر بین‌الملل و تبعات آن نیست.

**سردار علایی!** با کمال شرمندگی مجبورم این حقیقت تلخ را بیان نمایم که امام خمینی در این حال با یک محاسبه جدید که نوعاً به ضعف ما در مقدرات «نیروی انسانی» باز می‌گشت مصلحت چنین دیدند که برای حفظ اساس انقلاب تبعات منفی پذیرش قطعنامه را به جان و دل بخرند. ما معتقدیم که در طول جنگ، مقدرات طبیعی به عنوان مقدرات دسته دوم مطرح بوده است و آنچه جنگ را در تمامی هشت سال نبرد با دشمن اداره می‌کرد در درجه اول، نیروی انسانی بوده است حضرت امام(ره) نیز طی دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه به اطلاعات جدید و تعیین کننده‌ای از ضعف ما در مقدرات طبیعی دست نیافته بودند اما آنچه متغیر اصلی در پذیرش صلح بود چیزی جز کمرنگ

شدن مقدرات انسانی نبود.

بنابراین پذیرش صلح تنها به معنای تحمیل شرایط قهری جنگ بود و این امر نه به مقدرات طبیعی بلکه به مقدرات انسانی باز می‌گشت که همواره در اندیشه دفاعی حضرت امام(ره) به عنوان تنها وزنه سنگین و تعیین کننده مطرح بوده است. اما در عین آنکه ایشان پذیرش صلح را تحمیل نظرات دشمن در عرصه‌ای از نبرد با انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کردند هیچگاه معتقد نبودند که پایان جنگ هشت ساله به معنای پایان نبرد همه‌جانبه با دشمن در تمامی عرصه‌هاست.

امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابره‌نه‌ها و مرفهین بی‌درد شروع شده است. و من دست و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان کوله‌بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند و عزم جهاد در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند، می‌بوسم و سلام و ورزدهای خالصانه خود را به همه غنچه‌های آزادی و کمال نثار می‌کنم. ۵

به تعبیر بهتر ایشان در یک عرصه به ختم جنگ رضایت دادند اما جبهه‌های جدیدی را در دیگر عرصه‌ها بر علیه دشمن باز کردند هرچند این عرصه‌ها دیگر از صبغه نظامی برخوردار نبود اما همچنان می‌توان زبانه‌های آتش نبرد میان کفر و اسلام را از این جبهه‌ها که در رأس آنها نبرد فرهنگی با دشمن است به وضوح دید. از نمونه‌های بارز این نوع نبرد با دشمن در ماههای آخر عمر شریف ایشان نامه معظم‌له به آقای گورباچف و قضیه سلمان رشدی است.

### ❖ اندیشه دفاعی حضرت امام(ره) بنیان مدیریت جنگ

تا بدینجا از سیاست حضرت امام(ره) در مدیریت جنگ و موضعگیری ایشان نسبت به پذیرش قطعنامه سخن گفتم و بر این نکته تأکید نمودم که ایشان توانستند با اداره مطلوب جنگ اندیشه دفاعی خود را به بدنه جامعه اسلامی ایران بلکه دنیای اسلام منتقل نمایند تا از اینطریق بتوانند جنگ میان کفر و اسلام را نهادینه کنند و جنگ هشت ساله را به عنوان ابزار ارتقاء وجدان عمومی ملل جهان خصوصاً دنیای اسلام مطرح نمایند. قطعاً این امر در عوامل درونزا و برونزای جنگ تحمیلی بسیار مؤثر بود و باعث شد هم مقاومت داخلی در مقابل کفر و هم مقاومت بین‌المللی در سطح جهانی در برابر نظام استکبار فزونی یابد. به دیگر بیان ایشان توانستند با این ابزار در نظام قدرت جهانی در درون و خارج مرزهای ایران اسلامی انگیزه و ایمان درونی معتقدین به اسلام را نسبت به ضرورت درگیری همه‌جانبه با کفر صد چندان کنند. موفقیت اساسی ایشان را در صحنه جنگ بایست در همین دو عرصه «رون» و «بیرون» ارزیابی نمود بگونه‌ای که در درون، به ارتقاء نظام انگیزشی جامعه بر محور ایمان - و نه احساسات ناسیونالیستی - نائل آمدند و در بیرون از مرزها نبرد با کفر را به صورت یک فرهنگ در سطح جهانی و میان ملل اسلامی مطرح نمودند. این امر باعث شد جایگاه اسلام در نظام قدرت جهانی ارتقاء یابد و دشمن را در عرصه‌های بسیاری به انفعال کشاند والا آنها همواره برای چپاول ملل مستضعف راههای تعریف شده‌ای را دنبال می‌کنند. همین تحرک حضرت امام(ره) در این عرصه باعث انفعال دشمن و کم اثر شدن ابزارهای قدرت نظام استکبار در دیگر عرصه‌ها شد. قطعاً قدرت عملکرد حضرت امام(ره) به اندیشه ایشان در خصوص حکومت دینی بازگشت داشت به اینکه چنین نظامی را تبلور خلافت تاریخی الهی صالحان در زمین و بر پایه دین حداکثر و توسعه‌یاب ارزیابی می‌کردند.

## «جنگ»، عرصه جهاد اصغر و بستر جهاد اکبر برای اقامه ایمان

این اندیشه هیچگاه در مرزهای جغرافیای سیاسی که نوعاً توسط اجانب بر ملل مظلوم تحمیل شده است محصور نمی‌شود و همواره بدنبال توسعه قدرت اسلام در جهان است. طبیعی است استراتژی چنین دولتی درگیری همه‌جانبه با کفر باشد. بر همین اساس بود که ایشان همواره درگیری با دشمن را بعنوان مهمترین ابزار توسعه قدرت مطرح می‌کردند. با این وصف این استراتژی نبایست به عنوان ابزار توسعه قدرت نژادی، ملی و سیاسی مطرح شود چون هدف حاکم بر این استراتژی چیزی جز توسعه قدرت جهانی اسلام نیست. این واقعیت از کلمات حضرت امام(ره) به خوبی مشهود است و در پیام ایشان که فوقاً به گوشه‌هایی از آن اشاره شد منعکس است. در نظر ایشان جنگ ابزار تهذیب فردی و جمعی در سطح جهان است. بر این اساس جنگ باب‌الی‌الجنه و دروازه بهشت است که ایشان از خداوند می‌خواستند:

خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند.

خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سرباختند!

خوشا به حال آنهایی که این گوهر را در دامن خود پروراندند!

خداوند! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان باز و ما را از وصول به آن محروم مکن.

خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت، تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش. ۶

و از دیگر سو آنرا ابزار توسعه قدرت اسلام در جهان مطرح می‌کردند. در یک کلام از این منظر جنگ، هم بستر پرورش فرد است و هم بستر پرورش جامعه و توسعه قدرت آن در سطح ملی و فراملی مطرح می‌شود. در این حال جنگ پدیده‌ای مثبت است که هم عرصه نبرد با نفس را آماده می‌کند و هم عرصه ستیز با دشمن خارجی را. بدیهی است جنگ، هم ابزار تهذیب نفس خواهد بود و هم ابزار تهذیب اجتماع از رذائل و فرهنگ فاسد کفر و در یک کلام ابزار اقامه ایمان در دو بُعد فردی و اجتماعی.

## «هدف» جنگ، فراتر از اهداف ناسیونالیستی

این اندیشه باعث شد که از یکسو مقاومت حضرت امام(ره) و پیروان ایشان در درون مرزها تعیین کننده و مؤثر باشد و هم در خارج، وجدان عمومی برای محدود کردن نظام اقامه کفر و مفاسد ارتقاء یابد و الا اگر قرار بود رهبری جنگ به این پدیده به عنوان ابزار پالایش فرد و اجتماع ننگرد و آنرا در محدوده ضیق و غیر کارآمد نژادی، قومی و ملی محدود کند حتماً چنین برکاتی در داخل و خارج مرزها و کلاً جهان اسلام پدید نمی‌آمد. طبیعی بود در این حال نه اصولاً پدیده‌ای قوی برای حضور در جنگ ایجاد می‌شد و نه این انگیزه‌ها می‌توانست پیروزیهای بزرگ نظامی را رقم زند. حضرت امام(ره) توانستند با این اندیشه هم به جنگ به عنوان پدیده‌ای مثبت نگاه کنند و هم آنرا ابزار تهذیب فردی و اجتماعی قرار دهند و هم از انگیزه‌های مذهبی رزمندگان برای پیشبرد جنگ استفاده کنند. حال آنکه اگر یک

رهبر نژادی، قومی و ملی بخواید جهان را عرصه نبرد با دشمن قرار دهد هرگز موفق نخواهد شد چون اعتقاد او به نژاد یا قوم یا ملیت خاص، قید بزرگ نبرد او با طرف مقابل خواهد بود و پیداست این عرصه هیچگاه به گستره کره خاک نمی‌باشد. در عین آنکه چنین ابزار ضیقی نمی‌تواند بعنوان وسیله پالایش و تهذیب فردی و اجتماعی کارائی داشته باشد.

به تعبیر بهتر اگر صبغه مادی و دنیوی بر نظام انگیزش اداره جنگ حاکم شود بستر پرورشی خاصی فراهم می‌شود که به نوعی دیگر انگیزه‌ها و تمایلات نیروی انسانی شرکت کننده در این جنگ را جهت می‌دهد و سهم تأثیر آن در سطح جهانی غیر از حالتی خواهد بود که بر آن، نظام انگیزه الهی و دینی حاکم شود. اصولاً در جنگهای نژادی و قومی، انگیزه ایمان پشتوانه نبرد با دشمن قرار نمی‌گیرد و ابزار پرورش ایمان محسوب نمی‌شود و صرفاً برد آن در گستره حضور آن نژاد یا قوم خلاصه می‌شود حال آنکه حضرت امام(ره) توانستند هر سه کار را انجام دهند؛ یعنی با ابزار جنگ به پرورش درونی، توسعه قدرت جهانی و استفاده بهینه از انگیزه مذهبی برای پیشبرد جنگ نائل شوند. بدیهی است منظور از این انگیزه‌ها صرفاً تمایلات مذهبی رزمندگان اسلام در درون مرزهای جغرافیایی نبود بلکه شامل انگیزه، اندیشه و رفتار سازماندهی شده نیروهای اسلام در سراسر جهان می‌شد که توانست به عنوان یک مقدر برونی رفتار دشمن را در درگیری با ما کنترل نماید.

### «جنگ»، ابزار ایجاد کانون بحران بر علیه دشمن

بر پایه این اندیشه که جنگ، ابزار درگیری با دشمن هست هیچگاه جنگ ما بر علیه نظام استکبار تمامی نخواهد یافت. ایشان بارها و بارها بر این نکته تأکید و تصریح داشتند. لذا اگر در ادبیات حضرت امام(ره) دقت شود تعابیری همچون جنگ کفر و ایمان یا جنگ فقر و غنا و امثال آن همگی به این اندیشه بازگشت دارند. طبعاً صحیح نخواهد بود اگر از این تعابیر، مفهوم غیر الهی اراده شود مثلاً جنگ فقر و غنا را به اندیشه مارکسیستی ارجاع دهیم. هنر مدیریت ایشان در جنگ نیز به همین امر باز می‌گشت که توانستند جنگ نظامی دو کشور را در جغرافیای سیاسی به جنگ استضعاف و استکبار یا کفر و ایمان تبدیل نمایند و چارچوب تنگ ترسیم شده توسط نظام کفر که جنگ را در مرزهای سیاسی خلاصه می‌کند بشکنند

امروز خمینی آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و برابر همه توپها و موشکهای دشمنان باز کرده است، و همچون همه عاشقان شهادت، برای درک شهادت روزشماری می‌کند. جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد و ما باید در جنگ اعتقادی‌مان، بسیج سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم.

جنگ امروز ما، جنگ با عراق و اسرائیل نیست؛

جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست؛

جنگ ما، جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛

جنگ ما، جنگ با ابرقدرتهای شرق و غرب نیست؛

جنگ ما، جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور؛

جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوش گذرانیهای مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است.

این جنگ سلاح نمی‌شناسد؛  
این جنگ محصور در مرز و بوم نیست؛  
این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند.  
این جنگ، جنگ اعتقاد است، جنگ ارزشهای اعتقادی - انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوش‌گذرانی است.

جنگ ما، جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست.  
ایشان با همین اندیشه توانستند از بدنه جهان اسلام سربازانی غیرتمند برای دفاع از کیان اسلام گزینش و تربیت کنند و دشمن را در محدود کردن قدرت اسلام در یک مرز خاص ناکام بگذارند.  
ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌الملل اسلامیمان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم‌کردن سلطه جهانخواران بوده و هستیم حال اگر نوکران آمریکا نام این سیاست را توسعه‌طلبی و تفکر تشکیل امپراطوری بزرگ می‌گذارند از آن باکی نداریم و استقبال می‌کنیم ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظام‌هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند نابود کنیم و نظام اسلام رسول‌الله(ص) را در جهان استکبار ترویج نمائیم و دیر یا زود ملت‌های دربند شاهد آن خواهند بود.

من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیاء هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیل هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ۷

لذا از یکسو به پرورش نیروهای شهادت‌طلب و از جان گذشته پرداختند. در این دل‌های شب با خدای تبارک و تعالی مناجات کنید، از خدا بخواهید که شما را توفیق بدهد، توفیق شهادت بدهد، توفیق عزت بدهد، شهادت عزت شماسست، شما نترسید از هیچ چیز.

برادران من! خواهران من! عزیزان من! مصمم باشید، از ترور نترسید، از شهادت نترسید و نمی‌ترسید. شهادت عزت ابدی است، حیات ابدی است. آنها از شهادت بترسند و از مردن بترسند که مردن را تمام می‌دانند و انسان را فانی، ما که انسان را باقی می‌دانیم و حیات جاودانه را بهتر از این حیات مادی می‌دانیم، برای چه بترسیم.

و از دیگر سو کانون‌های بحران بسیاری را بر علیه نظام استکبار در درون نظام قدرت جهانی تعبیه کردند. ایشان به خوبی بر مقدورات جهان اسلام در مقابل کفر و قوف داشتند و از تعریف کردن مقدورات صرفاً در محدوده مقدورات طبیعی پرهیز داشتند ایشان مقدورات انسانی را مهم‌ترین و مؤثرترین امکانات جهان اسلام ارزیابی می‌کردند و کاروساز استفاده مطلوب از این مقدورات را به خوبی می‌شناختند تا جایی که توانستند از این امکانات به نحو چشمگیری در نظام موازنه قدرت جهانی استفاده کنند.

بنابراین ضروری است پذیرش قطعنامه را نیز در چارچوب این اندیشه مورد ارزیابی قرار دهیم. البته هرچند پذیرش صلح بر این اساس چیزی جز پذیرش حکمیت سازمان ملل قلمداد نمی‌شود اما با اندکی تأمل در تاریخ هشت ساله دفاع مقدس در می‌یابیم که قطعنامه ۵۹۸ با قطعنامه‌های تحمیلی

سالهای اولیه جنگ کاملاً متفاوت است. چون قدرت رزمندگان اسلام در مدیریت جنگ توانست تا اندازه‌ای منویات شوم نظام استکبار را تعدیل نماید اما در هر حال این واقعیت را نمی‌توان کتمان کرد که اندیشه دفاعی حضرت امام(ره) با هر نوع حکمیت قدرتهای استکباری جهان در تنافی آشکار بود. اگر نتوان ادعا کرد که پذیرش قطعنامه به معنای پذیرش مدیریت کفر بین‌الملل در جنگ است حداقل باید پذیرفت که این امر با پذیرش نظارت آنها بر روند جنگ میان اسلام و کفر برابری می‌کند. در هر صورت این نقطه عطف از روند جنگ هشت ساله بایست بخوبی تحلیل شود که ایشان تا آنجا که ممکن بود از چنین پذیرشی سرباز زدند تا زمانی که احساس کردند امر میان هدم انقلاب اسلامی و پذیرش تبعات سوء ناشی از پذیرش قطعنامه دایر شده است لذا با دفع افسد به فاسد به قبول صلح تن دادند.

**سردار علایی!** قبول کنید که رویکرد مدیران و برخی فرماندهان در جبهه و پشت جبهه یعنی در صحنه اجرایی کشور به گونه ای شکل گرفت که بدون تعاریف می‌گوییم زمانی که امام خمینی احساس کردند اولاً اندیشه مذهبی جامعه در حال تحلیل رفتن است و بسیاری از متدینین، جنگ را پدیده‌ای مقدس و مثبت ارزیابی نمی‌کنند و در اواخر جنگ مرتباً ختم جنگ را از خداوند طلب می‌نمایند و به آن به عنوان ابزار تهذیب فردی و بستر پرورشی جامعه نظر نمی‌کنند و ثانیاً به خاطر حاکمیت تحلیل‌های علمی و اصل دانستن مقدرات طبیعی در نظر بسیاری از مدیران جنگ تنها چاره را در پذیرش قطعنامه می‌بینند دیگر لحظه‌ای درنگ برای ختم جنگ را جایز ندانستند. مسلماً اگر از یکسو «حوزه» به عنوان ماشین محاسبه اعتقادی جامعه و از دیگر سو «دانشگاه» به عنوان ماشین محاسبه علمی آن همراهی مطلوبی با رهبری جنگ داشتند ما می‌توانستیم پایان شیرین تری را از جنگ ترسیم نمائیم.

طبعاً زمانی که بخشی از مقدرات انسانی، جنگ را به عنوان پدیده‌ای مثبت و ضروری ارزیابی نکند و بخشی دیگر بر اساس مبانی مادی به تحلیل‌های علمی روی آورد و تداوم جنگ را غیرممکن بداند چگونه می‌توان باور کرد که رهبری جنگ با یک حکم ظاهری بتواند همچون اوایل جنگ تمامی مقدرات انسانی را برای غلبه نهایی بر دشمن و تداوم جنگ به یاری طلبد؟! بنابراین بن بست مقدر انسانی از یکسو به تردید در «مطلوبیت» جنگ و از دیگر سو به «مقدوریت» آن بازگشت داشت. به تعبیر بهتر دو اندیشه حاکم بر جنگ به تردید کشیده شد که اولی ناظر به ضرورت جنگ به عنوان یک استراتژی دائمی و ابزار تهذیب فردی و اجتماعی بود که می‌توان پشتوانه آنرا در تقابل دائمی و تاریخی دو نظام قدرت کفر و اسلام خلاصه کرد و بالاخره اندیشه دوم که اساس را در تغییر وضعیت روانی می‌دانست.

### «هدف» جنگ، تسخیر قلوب از طریق تهذیب نفوس

اگر جنگ مقدرات با مقدرات پیش‌آید حتماً طرف پیروز در این جنگ نابرابر ما نخواهیم بود. اصولاً در این حال هدف و شیوه جنگ تغییر پیدا می‌کند و این با مبانی دفاعی حضرت امام(ره) در تنافی بود. به تعبیر ساده‌تر اگر مقدر طبیعی ما در جنگ بر مقدر طبیعی دشمن فزونی می‌یافت و ما می‌توانستیم از این طریق به تسخیر خاک نائل شویم حتماً در دستیابی به اهداف الهی خود که تسخیر قلوب و جریان دادن احکام الهی در پهنه گیتی بود ناکام می‌ماندیم. آنچه مطلوب حضرت

امام(ره) بود پیروی خون بر شمشیر و تسخیر قلوب از طریق تهذیب نفوس بود. نمونه‌های بارز این نوع پیروزی در قالب پیروزی بر شاه، فتح خرمشهر و امثال آن مشاهده شد و هریک به فراخور توانستند وضعیت روانی جامعه جهانی خصوصاً بین‌الملل اسلامی را تحت تأثیر خود قرار دهند.

طبیعی است اگر اصل جنگ، تسلط فیزیکی بر دشمن باشد بنیان آن بر مقدرات طبیعی استوار خواهد بود. اگر امروز و یا در اواخر جنگ با تعابیری همچون عقب‌افتادگی‌های زمان جنگ، افسردگی‌های روحی ناشی از جنگ، بزهکاری‌های اجتماعی زمان جنگ و امثال آن روبرو بوده و هستیم همگی را باید در راستای تحلیلهای غلط مذهبی و علمی جستجو کنیم که با پدیده جنگ از منظر مادی برخورد می‌کنند.

### «هدف» جنگ، تغییر نظام زیباپسندی بین‌الملل

استراتژی غلبه خون بر شمشیر چیزی جز استراتژی فتح قلوب نیست و این امر با فتح سرزمین و تکیه بر مقدرات طبیعی فرسنگها فاصله دارد. استراتژی زرادخانه بر زرادخانه مبتنی بر مبانی مادی بوده و مبین غلبه فیزیکی - و نه روانی - می‌باشد. به اعتقاد ما نمی‌توان با تکیه بر مقدرات طبیعی، زیباشناسی و زیباپسندی نظام بین‌الملل را تغییر داد. از اینرو ابزار غلبه ایمان بر کفر و تسخیر قلوب، غلبه فیزیکی از راه برتری نیروی زرادخانه نیست. بیهوده ممکن است بتوان از طریق غلبه سلاح بر سلاح به ایجاد رعب در قلب دشمن مبادرت کرد اما حتماً و الزاماً نمی‌توان زیبائی‌شناسی او را تغییر داد. طبعاً او بر اعتقادات کفرآلود خود باقی خواهد ماند. اما اگر با شیوه غلبه خون بر شمشیر، نمایش مظلومیت و حقانیت به دنبال آن تسخیر قلوب مبادرت کنیم حتماً هم می‌توان به اهداف الهی خود دست یافت و ایمان را بر کفر غلبه داد و هم بر خاک و آب مسلط شد و آنرا عرصه‌ای برای عبودیت و بندگی ناس قرار داد. همین نکته اساسی همواره مورد نظر حضرت امام(ره) بود. لذا ایشان همیشه بر استراتژی غلبه خون بر شمشیر تکیه می‌کردند اما زمانی که تحلیل بخش مؤثری از بدنه جنگ به تحلیلی غیر از آنچه حضرت امام(ره) بر آن باور داشت متمایل می‌شود بگونه‌ای که غلبه سلاح بر سلاح را در سر می‌پروانند و هدف دیگری را فرآوری جنگ ترسیم می‌کنند نبایست انتظار داشت که با چنین ماشین نظامی بتوان به چنان اهداف مقدسی نائل شد. از این لحظه به بعد ایشان نیروهای مناسبی برای رهبری جنگ به شمار نمی‌رفتند. ایشان مبتلا به محاسبات و تحلیلهای علمی شده بودند و ناخواسته راه خود را از راه رهبری جنگ جدا کرده بودند در حالی که حضرت امام(ره) از طریق جنگ توانستند هویت جدید اجتماعی به ملت اسلامی ایران بل ملل اسلامی جهان عطا کنند و سپس این هویت اجتماعی را با هویت اجتماعی کفر درگیر کنند.

### «دلیل مخالفت رهبری جنگ با تداوم جنگ پس از پذیرش قطعنامه

اما زمانی که حضرت امام مجبور به پذیرش قطعنامه شدند چون قائل به تعطیلی تقابل تاریخی کفر و اسلام نبودند لذا عرصه‌های جدیدی را با جلوه‌هایی دیگر فرآوری آزادیخواهان جهان اسلام گشودند و در عین حال بر این نکته وقوف کامل داشتند که اگر نیروی انسانی تحت اختیار، ناخواسته مبانی اندیشه

رهبری جنگ را پذیرا نباشند حتی در صورت بروز یا ایجاد جنگ نظامی جدید نیز نمی‌توان به چنین نیروهایی تکیه کرد و به چنان اهدافی رسید. از اینرو بود زمانی که پس از پذیرش قطعنامه و تهاجم گسترده دشمن بر علیه مرزهای ایران اسلامی و پیشروی آنها در بعضی نقاط، پیشنهاد ازسگیری جنگ و تقابل مجدد نظامی با دشمن از سوی فرماندهی کل سپاه به رئیس جمهور وقت آیت الله خامنه‌ای برای رساندن به امام ارائه شد حضرت امام(ره) این پیشنهاد را رد کردند چون بر تحلیل خود از مقدمات انسانی جنگ باقی بودند. ایشان به خوبی می‌دانستند که ممکن است چند صباحی بتوان با بخشی از بدنه نیروی انسانی جنگ به تداوم آن مبادرت کرد و به فتوحاتی نیز دست یافت اما زمانی که اندیشه غالب بر اذهان بسیاری از نیروهای جنگ به تحلیلهای غلط مادی گرایش دارد و «توسعه» را به صورت مادی معنا کرده و جنگ را مانع چنین توسعه‌ای می‌داند حتماً نمی‌توان در میان مدت به چنین بدنه‌ای اعتماد کرد. حال آنکه حضرت امام(ره) توسعه را توسعه تقرب و بندگی و جنگ را ابزار رسیدن به چنین توسعه‌ای ارزیابی می‌کردند.

### ❖ **ضرورت توجه به الگوی «توسعه» برای پرهیز از دنباله پذیرش قطعنامه**

بنابراین حضرت امام(ره) در آن زمان به خوبی می‌دانستند که با پایان جنگ و پذیرش قطعنامه بایست منتظر عواقب سوء ناشی از این پذیرش و رواج برخی از افکار مادی در میان آحاد جامعه بود؛ یعنی همان تبعاتی که امروز پس از گذشت ده سال از پایان جنگ شاهد آن هستیم. لذا تأکید ایشان بر این بود که نکند چند سال بعد عده‌ای به این باور غلط برسند که کاش جنگ نمی‌کردیم و اگر جنگ نبود می‌توانستیم پله‌های توسعه مادی را سریعتر بپیمائیم! ایشان به همگان هشدار داده بودند باید تا آنجا که می‌توان از پذیرش الگوهای کفرآلود که نظام استکبار خواهان تحمیل آنها بر ملل مظلوم است جلوگیری کرد. از اینرو بایست راهکارهایی را پیدا کرد که با پذیرش قطعنامه بتوان از پذیرش الگوهای مزبور سرباز زد. سعی ایشان بر این بود که با پذیرش ناخواسته و اجباری نظارت سازمان ملل بر روند جنگ، نظارت و دخالت جریانه‌ها و سازمانهای جهانی وابسته به نظام استکبار را در روند بازسازی و تنظیم اقتصادی پس از پایان جنگ به حداقل برسانند و جامعه اسلامی را از خطر حاکمیت تسلط بانک جهانی، صندوق بین‌المللی، یونسکو، شورای امنیت و امثال آنها برهانند. لذا در همین چند ماه میان پذیرش قطعنامه و رحلت جانسوز ایشان به راهکارهایی روی آوردند تا بتوانند هجوم همه‌جانبه اسلام بر کفر را کماکان تداوم بخشند و متناسب با شرایط جامعه و جهان از نفوذ مرموزانه دشمن در ابعاد مختلف جلوگیری نمایند.

با این وصف عده‌ای که در تحمیل صلح بر انقلاب اسلامی نقش داشتند و خواسته یا ناخواسته به ختم جنگ رأی داده بودند بنابر همان تحلیلهای غلط به این باور رسیده بودند که بایست از الگوهای غیر برای توسعه و بازسازی پس از جنگ نیز استفاده کرد اما در عین حال همواره خود را در برابر اقدامات بجا و مؤثر حضرت امام(ره) مواجه می‌دیدند. آنها به خوبی می‌دانستند همان اندیشه‌ای که پشتوانه پیروزی انقلاب و رهبری جنگ بود به راحتی نخواهد گذاشت این تحلیلهای مادی در جریان بازسازی به ثمر بنشینند. با اندکی غفلت، روند توسعه اقتصادی و سیاسی امروز جامعه می‌تواند دنباله همان روند نامیوم پذیرش قطعنامه و حاکمیت دادن ناخواسته مجامع جهانی بر مقدرات جامعه اسلامی

باشد. این خطر را حضرت امام(ره) در زمان جنگ به خوبی احساس می کردند و برای جلوگیری از منحل شدن جامعه اسلامی در نظام سلطه تمام توان خود را برای تداوم جنگ و غلبه خون بر شمشیر به کار می گرفتند. این حرکت از منظر نظام کارشناسی کشور، اختلال در برنامه ریزی و از منظر حضرت امام(ره) در راستای تحقق اهداف الهی جامعه اسلامی بود.

**سردار علایی!** با نگاهی به مواضع مدیران و فرماندهان جنگ خصوصاً برادر عزیزم آقای محسن رضایی در تبیین روند وضعیت جنگ و بیان خواسته های خود برای توسعه و رشد حرکت موفقیت آمیز (رفع فتنه در جهان) متأسفانه در اثر قبول نمودن فرهنگ کارشناسی به راهی دیگر غیر از راه حقیقی رفتند و بر سر ما آن آمد که نمی بایست می آمد.

بهتر می دانید که امام خمینی با توصیف جنگ هشت ساله به جنگ اسلام و کفر با اندیشه دفاعی همه جانبه ای به مدیریت و هدایت جنگ می پرداخت.

بدون شک در اندیشه دفاعی نباید تنها به طراحی جنگ و دفاع نظامی پرداخت. اگر تمامی صحنه های جامعه، صحنه درگیری است و باید برای آن برنامه ریزی شود نباید بخشی اندیشه نبود. البته ممکن است بتوان با برخورد سیاسی تردیدی در اردوگاه دشمن ایجاد کرد تا از آن بر غلبه در جنگ استفاده نمود و موازنه نظامی را تغییر داد، اما این نوعی برخورد مقطعی است که درازمدت ایجاد بحران جدی خواهد نمود.

امام خمینی در اندیشه دفاعی شان در تمام ابعاد به صورت هماهنگ عمل می نمودند و تنها به یک بُعد بسنده نمی نمود. در اندیشه دفاعی معمولاً این سؤال وجود دارد که آیا توانایی اصلی، توانایی امکانات و مقدرات طبیعی است که به عنوان ابزار، مستخر انسان اند؟ یا این که مقدرات اصلی، مقدرات انسانی، روحیات و حقیقت هایی است که در درون انسان ها وجود دارد؟ مسلماً در اندیشه امام خمینی محوریت دفاع بر مقدرات انسانی بود که با شعار پیروزی خون بر شمشیر محقق می شد.

هرچه قدرت ایمان و روحیه افراد کیفیت عالی تری داشته باشد، شکست دادن آنها هم کار مشکل تری است، هرچند که قوای مادی آنها کاملاً منهدم شود. به عبارت دیگر اگر هدف، معنوی و غیرقابل سنجش با موازین مادی باشد، نیروی مبارز شکست ناپذیر خواهد شد، و این ویژگی را در سربازان اسلام به خوبی می توانیم مشاهده کنیم. یکی از عوامل برتری سربازان اسلام بر دیگران همین است که صاحب عقیده و آرمان بوده و در کنار تجهیزات نظامی با سلاح ایمان و عقیده اش با دشمن مبارزه می کند. حضرت امام خمینی رحمه الله می فرمایند:

«شتباهات در همین است که خیال می کنند زیادی جمعیت و زیادی اسلحه کار انجام می دهد و نمی دانند که این چیزی که کار را انجام می دهد، بازوی قوی افراد است افراد کم با پازوان قوی، قلب مطمئن و قلب متوجه به خدای تاریک و تعالی و عشق به شهادت و عشق به لقاءالله، اینهاست که پیروزی می آورد. پیروزی را شمشیر نمی آورد، پیروزی را خون می آورد، پیروزی را افراد و جمعیت های زیادی نمی آورد، پیروزی را قدرت ایمان می آورد...»

و در جایی دیگر می فرمایند:

«... ایمان است که شما را وادار می کند بروید برای اسلام فداکاری کنید و ایمان است که در جبهه ها، این عزیزان ما در جنگ تا حد شهادت حاضر هستند، و تا این ایمان را حفظ کردید و تا این تعهد به

اسلام را حفظ کردید هرگز آسیب نخواهید دید...»

محوریت مقدمات انسانی هرگز در محاسبه اندیشه دفاعی مادی جای نمی‌گیرد، به خصوص آن جریان معنویت‌ی که بر محور کلمه حق شکل می‌گیرد و ظرفیت‌هایی را ایجاد می‌کند در تغییر موازنه قدرت، شناسایی نمی‌شود و وقعی بدان نهاده نمی‌گردد. در اندیشه و محاسبه مادی، انرژی و پتانسیلی به عنوان یک ظرفیت قابل ظهور در میدان برخورد قدرت‌ها و در میدان جنگ قابل تعریف و شناخت نیست.

نکته دیگر آن که در هر دو اندیشه دفاعی الهی و مادی بدون امداد الهی هیچ فعلی محقق نخواهد شد. در قرآن کریم در تحریص و ترغیب به این موضوع خطاب به رزمندگان آمده است:

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» × «إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ» × «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» ۸

«بی‌هیچ تردید، خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد؛ درحالی که شما در مقابل دشمن ضعیف بودید، پس تقوا پیشه گیرید؛ باشد که شکر نعمت‌های او را به جای آورید. ای رسول! به یاد آر آنگاه که به مؤمنین گفتمی آیا خدا به شما مدد نفرمود که سه‌هزار فرشته به یاری شما فرستاد. بلی اگر صبر در جهاد پیشه کنید و پرهیزگار باشید، چون دشمنان‌تان بر سر شما شتابان و خشمگین بیایند، خداوند برای حفظ و نصرت شما، پنج‌هزار فرشته را با پرچمی که نشان سپاه اسلام است، به مدد شما می‌فرستد.»

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» ۹

احتساب و محاسبه امداد الهی هرگز در محاسبات و اندیشه‌های دفاعی و نظامی مادی قابل ملاحظه نیست و تعریفی از آن وجود ندارد. در اندیشه مادی نیروهای درگیر در جنگ نظامی، پتانسیل‌های مادی اند که همانند دو برادر که در یک نقطه به هم می‌رسند با هم درگیر می‌شوند. به عبارت دیگر در اندیشه مادی طرفین درگیری، انرژی‌های مادی‌اند که نیروی قوی‌تر برنده خواهد شد. اما تحلیل از انگیزه‌های انسانی و ظرفیت ایمانی نیروها وجود ندارد. بنابراین اصل در مقدمات، امداد الهی است که با توجه به انگیزه‌های انسانی در تولی به خدای متعال اعطا می‌گردد.

کلماتی که امام خمینی در بیان فتوحات جنگ توسط رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ مطرح می‌نمودند به پشتوانه آیات الهی است. ایشان در عملیات بیت‌المقدس پس از فتح خرمشهر فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. این نگاه، نگاهی توحیدی بود که هرگاه نیروهای انسانی به وظیفه خود عمل کنند، خدای متعال هم امدادش را نازل خواهد کرد. این نگاه، تعبیر جدیدی از موازنه قدرت در معادلات نظامی را ارائه می‌دهد.

برخی در اندیشه‌های نظامی دفاعی خود بر محوریت ابزار - امکانات تأکید داشته و آن را متغیر اصلی در پیشبرد اهداف و مقابله با دشمن می‌دانند. نگاهی به موضع‌گیری برخی از مدیران جنگ در اوایل وقوع تهاجم عراق به ایران برخاسته از همین ایده ابزار محور بود.

به قول سرلشکر غلامعلی رشید: «این تفکر دارای لوازم خاصی نیز هست که مهم‌ترین آن «ابزار محوری» و حذف نقش محوری برای «انسان» است. در این دیدگاه، ابزار و قدرت ساخت و تولید تجهیزات، محورند و انسان به عنوان مؤلفه دست دوم محسوب می‌شود. این یک تفکر «حرفه‌گرا»

است.» ۱۰

طبیعی است وقتی انگیزه حضور در میدان درگیری تفاوت پیدا می کند و یا ارتقا می یابد حتماً نحوه توازن نیروها، معادلات توازن، موضوع و معادله تغییر موازنه قدرت نیز تغییر پیدا می کند و همچنین نحوه آرایش درونی و ارکان ماشین جنگی و میدان های درگیری هم متفاوت می شود. اگر ما انرژی و انگیزه های که برای جنگ وارد میدان می کنیم را تغییر دهیم، ولی ساختار جریان این انگیزه را تغییر ندهیم، این انگیزه شکست می خورد. جنگ ما یک جنگ نامتقارن بود و توازن نیروها به گونه ای نبود که در جنگ کلاسیک تعریف می شود. اگر ما می خواستیم میدان های درگیری و نحوه آرایش نیروها و نحوه موازنه قوا به صورت کلاسیک تنظیم کنیم، و آن را مبنای پیروزی و شکست قرار بدهیم از همان اول شکست خورده بوده ایم. اگر جنگ ما تبدیل شده بود به جنگ اسلحه، و تلقی ما این بود که ما با همان اهداف و با همان ابزار و همان میدان های کلاسیک که آنها وارد جنگ می شوند وارد درگیری شویم، قاعدتا شکست خورده بودیم. یکی از علل ضعف بنی صدر و اصحاب او هم همین محاسبات بود. الان هم در موازنه جهانی همین گونه است. جنگ تکنولوژی در مقابل همان تکنولوژی است. اگر آرایش درگیری ما همان آرایش تعریف شده در جنگ های کلاسیک باشد از اول باید اعلام شکست کنیم، از اول باید معتقد باشیم که در موازنه ما ضعیف تر هستیم و بنابراین دلیلی ندارد ما وارد این درگیری شویم. باید شرایط جهانی را بپذیریم. اما این که ما توانستیم حضور پیدا کنیم و شرایط موازنه جهانی را به نفع اسلام تغییر دهیم ناشی از همین است که امام رحمه الله انگیزه های درگیری را ارتقا بخشیدند، انگیزه هایی که وارد میدان شدند انگیزه دفاع از اسلام، توسعه معنویت، گسترش عبادت خدای متعال بود. و تبدیل شد به انگیزه فداکاری و وصال در راه خدای متعال که ما آن را شهادت طلبی می دانیم. وقتی انگیزه ارتقا پیدا کرد میدان های درگیری هم تغییر پیدا می کند. اصل در جهاد و درگیری، درگیری ارواح است و هدف برتری مادی نیست. بلکه ایجاد بصیرت بیشتر و بیداری بیشتر است. براساس انگیزه شهادت طلبی، آرایش نیروها به گونه دیگری بود. همان بود که در لبنان بعد از شکست اشغال سال ۸۲ اتفاق افتاد. و بعد به سایر نقاط جهان هم تسری پیدا کرد. شیوه ای که دشمن در مقابل او احساس ضعف می کرد، و با متهم کردن آن به تروریسم به دنبال کنترل آن بوده و هست. در این موازنه امداد غیبی جای ویژه دارد. شیوه جنگی ما شیوه کلاسیک نبود، مقاومتی هم که کردیم و غلبه ای که هم پیدا شد، حتی در میدان های نظامی مبتنی بر قواعد متعارف کلاسیک نبود، چه بسیار مواقع بود، که حمله می کردیم و پیروز می شدیم در حالی که قواعد پیروزی براساس محاسبات کلاسیک نبود. بنابراین هم توازن نیروها در درگیری نظامی تغییر می کند، هم میدان های درگیری و هم هدف درگیری. ما در آنجا هدفمان دنیایی و مادی نبود بلکه امور دنیایی را هم از منظر آموزه های اسلامی نظاره می کردیم. پس آرایش نیروها تغییر کرد، میدان های درگیری هم تغییر کرد، عواملی که در موازنه محاسبه می شود باید تغییر می کرد، پس طبیعی است چنین جنگی، نیاز به یک نرم افزار جدیدی داشت که این شیوه های جدید و توازن نیرو را در شکل جدیدی بتواند قاعده مند کند، کمی سازی کند و علمی نماید. ما مشکلی که در جنگ داشتیم همین بود، ما نتوانستیم نرم افزاری تولید کنیم که به صورت هماهنگ این معادله جدید جنگ را قاعده مند کند، ما باید معادله جدیدی که بر مبنای به کارگیری انرژی جدید، اهداف جدید، ساختار جریان این انرژی و رسیدنش به هدف را طراحی علمی کند به دست می آوریم مثال ساده اش این است

ما وقتی می‌خواهیم انرژی فسیلی یا شیمیایی را به انرژی مکانیکی تبدیل کنیم، حتماً یک سازوکار مشخصی می‌خواهد که مثلاً همان موتورهای بنزینی یا گازوئیلی با قطعات و سازماندهی خاص دستگاه مکانیکی اتومبیل است. ولی اگر بخواهیم انرژی الکتریکی را به انرژی مکانیکی تبدیل کنیم در آنجا دیگر آن قطعات و سامان خاص آنها کارآمد نیست. طبیعتاً باید ساختار تبدیل این نیرو متناسب با خود این نیرو طراحی شود. اگر انرژی و آن نیرویی که می‌خواهد به جریان درگیری حق علیه باطل بپیوندد، محبت خدای متعال، میل به آخرت، میل به تقرب، میل به لقاء، میل به شهادت اخروی باشد، طبیعتاً ساختار جریانش هم متفاوت با آنجایی است که انگیزه‌های مادی می‌خواهند به یک تحرک نظامی تبدیل شوند. این احتیاج به یک محاسبه و نرم‌افزار خاص دارد. مشکل ما همین بود که نتوانستیم نرم‌افزار این جنگ را تولید کنیم. هرچا به ابتکار رزمندگان مان و عنایات خداوند فرمولی را به کار گرفتیم، نتوانستیم از نظر علمی آن را به ثبت برسانیم و لذا در طول جنگ مقداری محاسبات تغییر کرد و بعضاً از الگوهای خودمان دست برداشتیم و محاسبات کلاسیک و مادی متداول برای بعضی جلوه کرد و اصل شد و همین باعث کند شدن روند دفاع مقدس شد و به قبول قطعنامه و خوراندن جام زهر به امام عزیزمان انجامید.

در سایر جبهه‌های درگیری نیز وضع همین‌گونه است. هرچا نتوانستیم نرم‌افزار عملکرد الهی را بیابیم و به هر علت که به محاسبات کارشناسی مادی موجود تن دادیم از اهداف الهی خودمان و برکات و عنایات الهی دور شدیم و هرچا برپایه ایمان عمل کردیم، ثمرات شیرین آن را چشیدیم. بنابراین نقطه مقابل اندیشه کلاسیک، اندیشه نوین انقلابی بود که با اصل قرار ندادن متغیر اصلی ابزار و امکانات در جنگ، توانستند عملیات‌های عظیمی همچون ثامن الائمه، طریق القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس را انجام دهند.

ما از سال دوم جنگ از سیستم و تفکر کلاسیک سنتی به سوی یک تفکر «انقلابی» در عرصه نظامی روی آوردیم و عملاً تفکر سنتی را ذیل تفکر نوین انقلابی قرار دادیم. این تحول، برخاسته از تحولی بود که از متن انقلاب و افکار امام راحل رحمه الله آغاز شده بود. مشخصه اصلی این تفکر، تکیه بر خصائص انسانی است به گونه‌ای که ابزار، طفیل وجود انسان توحیدی قرار می‌گیرد. گرچه در تفکر کلاسیک هم انسان در کنار ابزار معنا پیدا می‌کند و از یک جایگاه فرعی برخوردار است اما در تفکر نوین انقلابی، این انسان است که به عنوان محور فعالیت‌های نظامی، ابزار را تولید کرده و آنها را به خدمت می‌گیرد. در تفکر سنتی، شعار «ابزار به اضافه انسان» مطرح است و در تفکر انقلابی «انسان به اضافه ابزار» پس در هر دو تفکر، دو مؤلفه «ابزار» و «انسان» با دو جایگاه کاملاً متفاوت رخ نشان می‌دهند و همین امر مهم‌ترین تفاوت میان دو مکتب کلاسیک و انقلابی به شمار می‌رود.

در این اندیشه که به جنگ غیرکلاسیک و عاشورایی معروف بود، انگیزه‌های انسانی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند که با ارتقاء آن، انسان خواهد توانست به بیش از دنیا بسنده کند که شرط وصول بدان، عبور از دنیاست. این انگیزه، پتانسیل و قدرتی را ایجاد می‌نماید که غیرقابل تصور است و می‌تواند یک تاریخ را تحت تأثیر قرار دهد. حادثه جانگداز عاشورا که به حسب ظاهر، حادثه کوچک و از نظر فیزیکی بسیار محدود بود، با تأمل و محاسبات دقیق می‌توان این حقیقت را به دست آورد که حتی خصلت‌های فیزیکی آن بی‌نهایت بود که به مرحله ظهور رسیدند. این حادثه فارغ از آثار فیزیکی

آن، در تاریخ اثر نهاد و تداوم تاریخی پیدا نمود و به یک جوشش تاریخی، آزادی خواهی، معنویت و شهادت طلبی و فداکاری تبدیل گردید. آثاری که از این حادثه در تاریخ پدید آمده صرفاً به دلیل ظرفیت عبودیت و انگیزه‌های انسانی عاشورائیان است.

بسیار دوست دارم که برادرم محسن رضایی در مورد دلائل نوشتن نامه‌اش به امام برای جامعه و دوستداران دفاع مقدس توضیح دهد که تغییر ۱۸۰ درجه‌ای از شعار پیروزی خون بر شمشیر به چه دلیل بود؟ آیا مبنای فرهنگی داشته یا سیاسی؟ خود به این جمع‌رسیده بود یا دیگران او را مجاب کرده بودند؟

بنابراین یکی از رموز پیروزی در جنگ که از دستاوردهای آن محسوب می‌شود، پرورش نیروی انسانی بر محور ایمان به خدای متعال بود. جنگ هشت‌ساله یکی از مهم‌ترین ابزار مدیریت بود که در هدایت آن به گونه‌ای ایشان عمل نمود که هرگز در مسیر دفاع، هویت ناسیونالیستی به خود نگرفت. در هیچ‌یک از پیام‌های امام خمینی مسئله عرب و عجم نبود، تنها مسئله اسلام بود که محور و متغیر اصلی بود. امام خمینی در پیام خود به مناسبت جنگ تحمیلی فرمود:

«مستولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت (ارواح‌نافده) است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. ۱۱

بنابراین جنگ در اندیشه دفاعی امام خمینی به عنوان ابزاری برای ایجاد بیداری معنوی در کل جهان و ایجاد هویت اسلامی در دنیای اسلام و علاوه بر آن پرورش نیروهای انسانی و ارتقاء انگیزه‌ها از سطح درگیری خرد به درگیری‌های اساسی و بین‌المللی قرار گرفت. از دیدگاه امام خمینی جغرافیای عالم براساس جغرافیای مذهب و معنویت تقسیم می‌گردید. کما این که دشمن هم امروزه به دنبال این است که جغرافیای جهان را براساس قطب‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های اقتصادی جدید طراحی کند. بر این اساس امام خمینی، ارزشی بر این مرزهای جغرافیایی که بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، قائل نبودند و تقسیم جوامع و جغرافیا را بر محور فرهنگ و مذهب می‌دانستند و خوفی از تهدیدات ابرقدرت‌ها در صحنه‌های مختلف به خود راه نمی‌دادند. در جریان تسخیر سفارتخانه آمریکا و در جنگ تحمیلی و حملات شیمیایی و بمباران‌ها و جنگ شهرها امام با تقویت انگیزه‌های ایمانی مردم، وجدان عمومی را به اطمینان و عدم خوف از این حوادث سوق داد.

«ما از جنگ نباید بترسیم، پیغمبر اکرم جنگ کرده است برای اسلام؛ حضرت امیر جنگ کرده است برای اسلام؛ صدر اسلام در چند سال، چندین جنگ، هشتاد تا، چقدر جنگ واقع شده؛ ما باید مهیا بشویم برای جنگ‌ها، و ما قدرت داریم؛ ما جوان‌ها را داریم. یک ملتی هستیم که با وحدت کلمه و با اتکال به خدای تبارک و تعالی، همه‌چیز را ما می‌توانیم پیش ببریم. هیچ خوف از این مسائل نداریم. اینها که ایجاد خوف می‌خواهند بکنند در شما، همان‌هایی هستند که در زمان شاه مخلوع هم ایجاد خوف کرده بودند و آن، به واسطه همان ایجاد خوف سر جای خودش نشسته بود و به خیال خودش سلطنت می‌کرد. وقتی این خوف شکسته شد، دیدیم که تو خالی بوده؛ واقعیت آن طوری که می‌گفتند، نداشت. قدرت‌های دیگر هم همین‌طور است. خیال نکنید که اینها شاخ و دوم خیلی بزرگی دارند؛ اینها هم همین‌طورهاست.»

«شما این مستضعفان جهان! و ای کشورهای اسلام و مسلمانان جهان! به‌با خیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپرده آنان نترسید و حکام جنایتکار را که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند، از کشور خود برانید و خود و طبقات خدمتگزار متعهد، زمام امور را به دست بگیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام، مجتمع و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند.»

امام راحل‌رحمه الله با اعتقاد به این که عنصر حماسه و شجاعت، جوهر حکومت و اقتدار جامعه است، ضعف و زبونی جهان اسلام و توسعه‌طلبی ستمگران راه، ناشی از فقدان روح صلابت و حماسه در مسلمانان می‌دانند:

«علما و دانشمندان سراسر جهان، به ویژه علما و متفکران اسلام بزرگ یک‌دل و یک‌جهت، در راه نجات بشریت از تحت سلطه ظالمانه این اقلیت حیل‌باز و توطئه‌گر، که با دسیسه‌ها و جنجال‌ها سلطه ظالمانه خود را بر جهانیان گسترده‌اند، به‌با خیزند و با بیان و قلم و عمل خود، خوف و هراس کاذبی را که بر مظلومان سایه افکنده است، بزایند.»<sup>۱۲</sup>

امام راحل‌رحمه الله، لازمه بهره‌مندی از روح حماسه و شجاعت راه، نترسیدن از دشمنان داخلی و خارجی می‌داند و این اقتضای شأن حماسی ولیّ خداست که حتی تصور ترس در ذهن او نقش نمی‌بندد؛ تا چه رسد به این که عنصر ترس و وحشت، در مقام عمل و تصمیم‌گیری بنشیند. امام‌رحمه الله در این زمینه می‌فرماید:

«یک وقتی دیدم که مصلحت اسلام اقتضا می‌کند که یک حرفی بزنم، می‌زنم و دنبالش راه می‌افتم و از هیچ چیز نمی‌ترسم. بحمدالله تعالی؛ و الله تا حالا نترسیده‌ام؛ آن روز هم که می‌بردنم، (دستگیری امام در قضیه خرداد ۱۳۴۲) (آن روز هم، آنها می‌ترسیدند. من آنها را تسلیم می‌دادم که نترسید.»<sup>۱۳</sup>

سخنانی چنین حماسی که جز از ائمه هدی‌علیهم السلام، از کسی دیگر شنیده نشده، بیانگر برخورداری امام راحل‌رحمه الله از مقام ولایت است؛ مقامی که در اثر سیر و سلوک و معرفت شهودی آن وجود مبارک، حاصل شده است.

متأسفانه در جریان جنگ تحمیلی و امر اداره آن برخی از افرادی که در چرخه مدیریت جنگ ایفاء نقش می‌نمودند فرمول محاسبه رویدادها را بر مبنای اندیشه امام نداشتند و به عبارت دیگر همانند امام در تحلیل جنگ نمی‌اندیشیدند، و طبیعتاً با محاسبات آن دسته از کارشناسان که دوره‌های تخصصی را در دانشگاه‌های غربی فراگرفته بودند، تحلیل مبنای اندیشه امام خمینی بر ایشان ممکن نبود و شاکله ذهنی‌شان اجازه عبور از مرز محاسباتشان را نمی‌داد. همین نگاه کارشناسی در امر اداره جنگ علی‌رغم تدبیر آنها موجب شد که بخشی از کارشناسی جنگ و کشور با ایده‌های امام پیش نرود و همین محاسبه و نگاه ناهمراه با اندیشه امام خمینی سبب شد که ایشان که تا دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ معتقد بودند تردید در ادامه جنگ خیانت به رسول الله است، رضایت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ (جام زهر) را علی‌رغم میل شخصی‌شان بدهند.

سردار علایی! قبول کنیم که تغییر نگرش فرماندهی کل وقت سپاه پاسداران با نگرش نامه اش

به امام خمینی که البته معتقد است آن را برای آقای هاشمی نوشته است و در هر دو فرض تفاوتی در بیان مکنونات قبلی اش نمی کند، در حقیقت شروع عبور از دفاعی بر محور استراتژی پیروزی خون بر شمشیر بود. ایشان در اواخر جنگ بر خلاف دیدگاه‌هایش در ۴ عملیات بزرگ ثامن الائمه - طریق القدس - فتح المبین و بیت المقدس در چنبره کارشناسی جنگ بر محور اندیشه منسوخ کلاسیک و سنتی گرفتار شد و آن شد که امام در پاسخ وی با دلی شکسته نوشتند:

... با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سپاه پاسداران که یکی از ده‌ها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از محدود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می باشد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شیمیایی و نبود وسایل خنثی کننده آن، اینجانب با آتش بس موافقت می نمایم و برای روشن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۲/۴/۶۷ نگاشته است اشاره می شود، فرمانده مزبور نوشته است تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن است در صورت داشتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی کوپتر... - که از ضرورت‌های جنگ در آن موقع است - داشته باشیم می توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم. وی می گوید قابل ذکر است که باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند، او آورده است البته آمریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم والا موفق نخواهیم بود. این فرمانده مهم‌ترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانسته است و آورده است که بعید به نظر می رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتوانند به تعهد عمل کنند. البته با ذکر این مطالب می گوید باید بازهم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست. ۱۴

**سردار علایی!** شما در مورد این نامه چه می گوید؟ از پاسخ امام به برادرم محسن رضایی چه برداشتی می نمایم؟ آیا غیر از این است که تفکر دفاعی ایشان در اواخر دفاع مقدس شکل و سمت و سوی دیگری گرفت و انگیزه حضور وی در میدان درگیری تفاوت پیدا کرد؟ برای من هنوز در این زمینه هزاران سؤال بی پاسخ وجود دارد، نسل بعد از من را نمی دانم.

قبول کنید که وقتی انگیزه حضور در میدان درگیری تفاوت پیدا می کند و یا ارتقاء می یابد، حتماً نحوه توازن نیروها، معادلات توازن، موضوع و معادله تغییر موازنه قدرت نیز تغییر پیدا می کند. همچنین نحوه آرایش درونی و ارکان ماشین جنگی و میدان‌های درگیری هم متفاوت می شود.

اگر ما انرژی و انگیزه‌ای که برای جنگ وارد میدان می کنیم را تغییر دهیم، ولی ساختار جریان این انگیزه را تغییر ندهیم، این انگیزه شکست می خورد. جنگ ما یک جنگ نامتقارن بود و توازن نیروها به گونه‌ای نبود که در جنگ کلاسیک تعریف می شود. اگر ما می خواستیم میدان‌های درگیری و نحوه آرایش نیروهای و نحوه موازنه قوا را به صورت کلاسیک تنظیم کنیم، و آن را مبنای پیروزی و شکست قرار بدهیم از همان اول شکست خورده بوده‌ایم. اگر جنگ ما تبدیل شده بود به جنگ اسلحه، و تلقی مان این بود که ما با همان اهداف و با همان ابزار و همان میدان‌های کلاسیک که آنها وارد جنگ می شوند وارد درگیری شویم، قاعدتاً شکست خورده بودیم. یکی از علل ضعف بنی صدر و اصحاب او هم همین محاسبات بود.

الآن هم در موازنه جهانی همین طور است. اگر ما احساس کنیم جنگ ما جنگ کلاسیک است و جنگ تکنولوژی در مقابل همان تکنولوژی است، و آرایش درگیری ما همان آرایش تعریف شده در جنگ‌های کلاسیک باشد از اول باید اعلام شکست کنیم، از اول باید معتقد باشیم که در موازنه ما ضعیف‌تر هستیم و بنابراین دلیلی ندارد ما وارد این درگیری شویم. باید شرایط جهانی را ببینیم.

اما این که ما توانستیم حضور پیدا کنیم و شرایط و موازنه جهانی را به نفع اسلام تغییر دهیم ناشی از همین است که امام(ره) انگیزه‌های درگیری را ارتقاء بخشیدند. انگیزه‌هایی که وارد میدان شدند انگیزه دفاع از اسلام، توسعه معنویت، گسترش عبادت خدای متعال بود و تبدیل شد به انگیزه فداکاری و وصال در راه خدای متعال که ما آن را شهادت طلبی می‌دانیم.

وقتی انگیزه ارتقاء پیدا کرد، میدان‌های درگیری هم تغییر پیدا می‌کند. میدان‌های درگیری ما فقط در حوزه ابزار نیست. اصل در جهاد و درگیری، درگیری ارواح است و هدف برتری مادی نیست. بلکه ایجاد بصیرت بیشتر و بیداری بیشتر است. به تعبیر دیگر، میدان درگیری، میدان درگیری دو جبهه حق و باطل و نیروهای انسانی برای ایجاد بصیرت و بیداری در بین بشر و بیدار شدن فطرت‌ها است. و در اینجا فداکاری، ریسک خطر، شهادت و خون دادن ابزار است. که همان استراتژی غلبه خون بر شمشیر است. و همین استراتژی مدیریت روانی عالم و تغییر وضعیت روانی جهان و طبیعتاً تغییر موازنه مدیریت نیروهای انسانی است. این کاری است که امام(ره) با بصیرت انجام دادند.

براساس انگیزه شهادت‌طلبی، آرایش نیروها به گونه دیگری بود - همان بود که در لبنان بعد از شکست اشغالگران در سال ۸۲ اتفاق افتاد - . بعد به سایر نقاط جهان هم تسری پیدا کرد. شیوه‌ای که دشمن در مقابل او احساس ضعف می‌کرد و با متهم کردن آن به «تروریسم» به دنبال کنترل آن بوده و هست. در این موازنه امداد غیبی، جای ویژه دارد.

شیوه جنگی ما شیوه کلاسیک نبود، مقاومتی هم که کردیم و غلبه‌ای هم که پیدا شد - حتی در میدان‌های نظامی - مبتنی بر قواعد متعارف کلاسیک نبود. چه بسیار مواقع بود، که حمله می‌کردیم و پیروز می‌شدیم در حالی که قواعد پیروزی بر اساس محاسبات کلاسیک نبود. مثلاً توازن نیروی ما سه به یک هم نبود. یا دفاع می‌کردیم و پیروز می‌شدیم و آن توازنی که در مقام دفاع می‌گویند نبود. یعنی حتی نیروهای ما یک سوم آنها هم نبود. ما در دفاع از خرمشهر تا چهل روز، و حفظ آبادان تا آخر، توازن نیروهایمان این گونه نبود. حتی در بعضی از جبهه‌ها گاهی، ما یک تک دشمن را که با یک تیپ کامل انجام می‌شد، با چند نفر نیروی محدود شکست دادیم. موارد زیادی از این نمونه داریم. در جنگ حزب الله هم همین الگو عیناً به کار گرفته شد، و پیروزی آفرید. پس توازن نیروها در جنگ نامتقارن تغییر پیدا می‌کند. در میدان درگیری نیروی دریایی آنجایی که ما با قایق‌های تندرو در مقابل ناوها ایستادگی می‌کردیم، قطعاً توازن نیرو، توازن کلاسیک نبود اما ما موفق بودیم.

بنابراین هم توازن نیروها، در درگیری نظامی تغییر می‌کرد، هم میدان‌های درگیری و هم هدف درگیری ما در آنجا هدف‌ماندن دنیائی و مادی نبود. بلکه امور دنیایی را هم از منظر آموزه‌های اسلامی نظاره می‌کردیم. پس آرایش نیروها باید تغییر می‌کرد، میدان‌های درگیری باید تغییر می‌کرد، عواملی که در موازنه محاسبه می‌شود، باید تغییر می‌کرد.

پس طبیعی است چنین جنگی، نیاز به یک نرم افزار جدیدی داشت، که این شیوه‌های جدید و توازن نیرو را در شکل جدید بتواند قاعده‌مند کند، کمی‌سازی کند و علمی نماید. ما مشکلی که در

جنگ داشتیم همین بود، ما نتوانستیم نرم افزاری تولید کنیم که به صورت هماهنگ این معادله جدید جنگ را قاعده‌مند کند. ما باید معادله جدیدی که بر مبنای به کارگیری انرژی جدید، اهداف جدید، ساختار جریان این انرژی و رسیدنش به هدف را طراحی علمی کند، بدست می‌آوردیم. بنابراین صادقانه باید قبول کرد که اگر انرژی و آن نیرویی که می‌خواهد به جریان درگیری حق علیه باطل بپیوندد، محبت خدای متعال، میل به آخرت، میل به تقرب، میل به لقاء، میل به شهادت اخروی باشد، طبیعتاً ساختار جریانش هم متفاوت با آنجایی است که انگیزه‌های مادی می‌خواهند به یک تحرک نظامی تبدیل شوند. و این احتیاج به یک محاسبه و نرم افزار خاص دارد. و مشکل ما همین بود که نتوانستیم نرم افزار این جنگ را تولید کنیم. هر جا به ابتکار رزمندگان مان و عنایات خداوند فرمولی را به کار گرفتیم نتوانستیم از نظر علمی آن را به ثبت برسانیم و لذا در طول جنگ یک مقداری محاسبات تغییر کرد و بعضاً از الگوهای خودمان دست برداشتیم و محاسبات کلاسیک و مادی متداول برای بعضی از ماها جلوه کرد و اصل شد و همین باعث کند شدن روند دفاع مقدس شد و به قبول قطعنامه و خوردن جام زهر به امام عزیزمان انجامید.

در سایر جبهه‌های درگیری نیز، وضع همین طور است. هر جا نتوانستیم نرم افزار علمکرد الهی را بیابیم و به هر علت که به محاسبات کارشناسی مادی موجود تن دادیم، از اهداف الهی خودمان و برکات و عنایات الهی دور شدیم و هر جا بر پایه ایمان عمل کردیم، ثمرات شیرین آن را چشیدیم.

### حسن ختام

امیدوارم که تحلیل رخدادی مهم و محوری به نام دفاع مقدس و خصوصاً پذیرش قطعنامه تحمیلی ۵۹۸ در فضایی منطقی و عقلانی بر اساس روشی هدفمند و قاعده‌مند صورت گیرد و این پاسخ‌ها بهانه‌ای برای فراریان از جنگ آن زمان و مدعیان امروزی و از سوی دیگر خط کشیدن بر روی صورت مسئله نباشد.

### ارادتمند شما از قدیم / محمد مهدی بهداروند ۸۹/۲/۱

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رجوع کنید - پیام امام خمینی (ره) به روحانیون در تاریخ ۳/۱۲/۶۷
- ۲- رجوع کنید به پیام موع ۶۷/۴/۲۹
- ۳- رک سخنرانی امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۳/۴/۱۳۶۷
- ۴- رک سخنرانی امام خمینی (ره) در تاریخ ۲۹/۴/۱۳۶۷
- ۵- همان مدرک سابق.
- ۶- رک سخنرانی امام خمینی (ره) در تاریخ ۲۹/۴/۱۳۶۷
- ۷- همان مدرک. ۸ - آل عمران / ۱۲۵ - ۱۲۳.
- ۹ - بقره / ۲۴۹.
- ۱۰- تفکر سنتی «کلاسیک» و تفکر نوین «انقلابی» غلامعلی رشید، از همین قلم، نیروی زمینی سپاه پاسداران، ص ۲۰ و ۲۱.
- ۱۱ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲/۱/۱۳۶۸.
- ۱۲ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۲.
- ۱۳ - همان، ج ۱، ص ۷۲.
- ۱۴ - رک به نامه امام خمینی در پاسخ به مسئولین سیاسی، نظامی نظام.